

مفتاح التمدن فى سياسة المدن

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله و سلام على عباده الذين المصطفى

مقدمه اول*

(۱)

هر کس مجهولات را نشناسد ، نداند چه می خواهد یا چه باید بخواند، معلومات را نتواند دریابد پس معلومی نخواهد داشت.

(۲)

پیدایش آثار طبیعت مقهور عادات طبیعی است پس خلاف عادت دفعتهً موجب هلاکت است و نابودی و زیونی در تمام موالید ثلاثه!

(۳)

هرچه ظاهر ندارد باطن ندارد پس هر بی ظاهر و باطنی اثر و ثمر ندارد بلکه وجود ندارد، پس مجهول مطلق است و طالبش محروم و مردود است!

*. چکامه صد کلمه یا مقدمه بر وضع اساس معارف و سایر قوانین به موجب فلسفه عملی در ایران مشتمل بر صد گفتار بطور چکامه. (منه)

(۴)

رشته پایدگی و ترقی بسته به وهم است و جنس حیوان عاشق وهم خویش است و شمشیر برنده مالک اوهام خلایق نخواهد شد، پس تا وهم نباشد مقصد معلوم نیست تا به توسط همان وهم اقدام نشود پایدگی و پیشرفت نیست تا با اوهام عادی مردم وهم جدید را مناسب نکنند* هر اقدامی بی نتیجه است عجبا که معمار عالم وهم است آن بزرگوار که فرمود «رحم الله الواهمه» به چیز عدمی و مجهول مطلق رحمت نفرستاد بلکه محرک و سببی را قصد فرموده.

(۵)

بی اعتقادترین مردم ورای وهم ریاست علمی و سیاسی که محرک اوست ناچار در ضمیر خود موهوم مجهولی را پرستش می کند که زاجر و محرک او در شر و خیر همان است و بس؛ پس اوهام محسوسه ریاست و ترقیات ظاهری را باید با اوهام باطنی اُخت آورد تا نتیجه گرفته شود و مسلماً هر کس به وهم اول هر اراده و جنبشی می کند قصدش حدث به وهم ثانی است که معبود فواد اوست.

(۶)

هرجایی که بشر از درک و چاره عاجز می ماند همان جا نقطه پرستشگاه موهوم اوست و محل کلی معبود اوست؛ پس از همان جا حسّ احتیاج او به درک مطالب و چاره کارها بیدار می شود و یا باید بیدارش کرد به موهوم ظاهری که مناسب همان موهوم باطنی اوست، به طوری که اگر نقطه موهومه او خطاست. (۱) موهوم ظاهری به تدریج آن را از لوح ضمیرش سترده خود به جای آن بماند و اگر صواب و با موهومات ظاهری موافق است آن را تقویت کند در صورتی که موهوم ظاهری کلی طبیعی باشد.

(۷)

محرک جنس حیوان در اختیار امور آزادانه خود همان موهوم قلبی است که معشوق اوست و رحمت جان خود را در همان می داند و بس و این موهوم است که به شمشیر

مسخر نشود سلطان را و به تدریج و تدبیر مسخر بکند نادان را.

(۸)

موهوم قلبی جان و جنباتنده موهومات ظاهری است و موهومات ظاهری مسخر کننده حسن احتیاج است و برآمدن حاجات غایت آمال جنس حیوان و موجب مسخر است حکام اساس و پابندگی و ترقی و روح تمدن است.

(۹)

پس پابندگی و ترقی نتیجه تلاصیت و مناسبت دادن موهوم ظاهری با موهوم باطنی است. به طوری که مصادمت بر ضد واقع نشود و عموم افراد را در تحت حسن و اصد نوعی بیارورد و در مقصد ظاهری عموماً هندست و با موهوم و مقصد باطنی آنها در صورتی که مؤید موهوم ظاهری باشد جان گرفته یک دل کار کنند و در صورت خطا بودن موهوم باطنی به تدریج جان پلید خطا کار را شرده جان تازه پاک در عسوم دمیده شود.

(۱۰)

اعتقاد به یک وجود ناپدید قادر قاهری بدون مشوب ساختن آن به آراء پیشوایان ریاست طلب ولو آن وجود را به شکل شتر و گاو پلنگ بدانند مخالف هیچ گونه اساس ترقی و تمدن و راحت نوعی نخواهد بود بلکه به غایت سودمند است چه جای این که عقیده به خدای پاک دانا و بینایی در مردم تأیید کرده و اثر و راحتی (۲) از آن جان پاک خداشناسی به دست کنند که در قوه هیچ جاسوس و پلیس مخفی نباشد و بزه آن که آن گونه خداشناسی با یک شریعت خرابی پیغمبری توأم باشد که اساساً با هیچ گونه تمدن روحانی و جسمانی مخالف نباشد.

(۱۱)

در روی کره زمین ساعتی کار و دیناری پول فقط محض رضای بیدینی به کس داده نمی شود؛ بیدین ترین مردم اگر امانتی دارد معتقد به خدا را ترجیح می دهد بر بی دینی مانند خودش چنانکه شرابخوار محبوب خود را به شرابخواری مانند خود نمی سپارد.

(۱۲)

خداشناسی و به اخلاق خدایی خو گرفتن در نزد هر اندک عاقلی ممدوح است و باعث رفاه عموم و هرچه نزاع و جدال در میانه بی‌دینان و با دینان دیده می‌شود، به واسطه اشخاص است نه به علت خداشناسی مطلق روش خودپسندانه جاهل پرورانه مرید خر بدست آوردن پاره [ای] از پیشوایان هر مذهبی و اجمال و عدم موافقت پاره [ای] از مذاهب با اساس زیست و زندگانی امروزه و آینده مردم اغلبی از دانشمندان ظاهری و اشرار فطری را قهراً به خداشناسی دعوت کرده و طبیعت عادی ثانویه آنها گردیده و همان طبیعت عادی افکاری ایضاً نقطه پرستشگاه و رب اعلاً و نقطه اولی و محور دایره بر حول اوست. به حرکت او متحرک و پسکونش ساکن است.

(۱۳)

زیست و ایست هر گونه عمارت بزرگی در جو هوا آسانتر به فرض و تصور می‌آید تا دولت و ملتی بدون مذهب مخصوص یا وجهه بخصوصی که معشوق و معبود قلوب عامه اهلش باشد اینکه حول عالم به زیور هر گونه قوانین مدنی مناسب اهلش آراسته باشد زوال ناپذیر است مگر دولت خداشناس مورچه میاش شماره سال و ماه و کمیل را ذلیل شمار.

(۱۴)

سخن جهال میزان حق و باطل نمی‌شود و دانشمندان دیندار و دین ندار اتفاق دارند که نیک نیکوست و زشت زشت و جوهر دیانات همین است و بس و همین عقیده به خوبی خوب و بدی بد آباد کننده عالم است، لکن بسی فرق است میانه دانشمند به این عقیده و متدین به این عقیده زیرا که دانشمند مزبور عالم است و متدین مزبور عبد پرستنده و عاشق جان‌باز در راه عقیده خویش است البته عاشق جان‌باز در به دست آوردن محبوبه خویش که فعل نیک و ترک بدی باشد بی مباحثه حاضر و مؤثرتر است اگر چه کلمه نیک نیکو و بد بد است بسی آسان است لکن نیک چیست و بد کدام در این

جلد دوم / ۱۳۱

ورطه کشتی فروش هزار که ناید از آن تخته برکنار و در این جا از بیان حقیقت نیک و بد گذشته و درجه ظهورات آن را قناعت کرده و می گوئیم همان چیزهایی که عامه عقلای هر قومی نیک بشمارند، نیکو است و بعکسش بد است. (۳)

(۱۵)

نزاع لفظی شخصی دانشمندان با علمای جاهل مذهبی هر جایی علت پا به مذاهب زدن عموم جهال آزادی شهوانی طلب هر جا شده و می شود این است که نسبت به شماره نفوس در اقصی جنگل های هند در میانه وحشی ترین مردمش دزدی و آدم کشی کمتر از شهر پاریس می شود که مرکز تمدن فرنگ است؛ در صورتی که قوانین قاهره پاریس معدوم فرض بشود چرا به واسطه اینکه وحشیان جنگلی به سادگی عقیده به موهومی ناپدید باقیند پاریسی ازدیاد شده به دونیت نرسیده.

(۱۶)

هر ملتی پیش از عالم شدن بی دین شده کارش خراب است با بقال بیدین جاهل ابداً نمی توان معامله و سازش کرد و یا توقع راحت خیال از حیلۀ او داشت لکن با عالم واقعاً دانشمند بیدین به راحت توان زیست و زندگانی کرد عالم محب است علم را برای علم نه به جهات ازدیاد راه مکر و فریب.

(۱۷)

اعظم حجاب حياء و سدّ فساد ضمير مردم همانا خداشناسی و تدین است و هرچه تدین و خداشناسی در هر جا تقویت شود شرّ و فتنه کمتر است خاصه اگر توام باشد به شریعتی که ابداً مانع ترقیّات معاشی مردم نباشد و یا کمتر باشد.

(۱۸)

بر فرض که پاره [ای] نواقص در مذهبی باشد امکان ندارد یکباره اصلاح شود مگر به حیلۀ تدریجی علمی.

(۱۹)

حتیّ عادات مردم را نمی توان تغییر داد مگر به تدریج زیرا اعظم دینی که به قلب

مردم جا کرده عادات است که در هیچ قومی مذهب پایدار نمی شود مگر وقتی که عادت و طبیعت ثانیه بشود یا با طبع فطری انسان ها مناسبت پیدا کند یا اسبابی پیش آمده باشد [...] و تا این حال دست ندهد قیدی به مذهب خود ندارد.

(۲۰)

کوتاه نظر است آن که بگوید فرنگی تا انجیل را کنار نهند ترقی نکنند؛ بین چند قرن پس از مشروطیت و جمهوریت چنان کرده و چرا کرده و فساد کشیشان به چه پایه رسیده بود و باز بین ظاهر همان انجیل را چگونه علت ظاهره استقلال خود قرار داده اند و بین چهار مثل و بند و اندرزی که انجیل مشتمل به همان است چه بود و چه فایده داشت و ظاهر فروعاتش چگونه قرن ها سد سبیل ترقی بود زیرا قرن ها عادت شده بود و به قرن ها باید برود معهذا در نزد هر فلسفی و امری اصولش مقدس است. (۴)

(۲۱)

عقل چیزها را پیش از ایجاد و پیدایش می داند، زیرا که قاضی و ممیز است به توسط معلومات محسوسه از همانها برای همانها چنانچه از چند سبب معلوم مشهود خبر می دهد از حدوث شیء غایب مجهولی که از عرصه غیب به عالم شهاده کسوت وجود شهاوی می شود.

(۲۲)

عقل هرگز طرف احتمال را از دست نمی دهد و فایده عقل همین است.

(۲۳)

در بیدینی هرگز احتمال فایده نیست امتحان کن روی زمین را به سیاحت بگرد اگر شیرترین مردم فقط محض رضای خداشناسی دیناری یا کاری بتواند یا جان و مالت را محافظت کرد بیدین باش.

(۲۴)

مذهب جبلی بشر همان موهوم قلبی اوست و سایر مذاهب شرعیّه را هر کدام مناسب همان دید به جان و مال قبول می کند و حسّ اول و حسّ دوم در ضمیرش

وحدت پیدا می‌کند به عادت.

(۲۵)

این حسّ و حُدّانی در هر قوم و ملتّی به تفاوت و تشکیک است و نخستین فَعّال بوده و هیچ قُوّه [ای] از عهده و تسخیر آن برنیامده اگر چه امروزه می‌گویند مسخّر آن علم است لکن این عقیده اشتباه است زیرا بشر تا ماهیت یک نوع و همی را در ضمیر خود پرستش خواهد کرد منتها در هر دوره [ای] از گردش عالم و در هر مقامی از گردش حالات طبیعی او صورت و همش تبدیل می‌شود نه این که اصلاً از میان می‌رود بلکه تا دم مردن جنس حیوان در نزد معبود ضمیرش عبد ذلیل است بلکه از علوم امم اختیار نمی‌کند مگر علمی که مناسب موهوم اوست و روزانه به تغییر تدریجی موهومش مراتب تحصیلش و تبدیل علمی به علم دیگر و شدت و ضعف میلش فرق می‌کند.

(۲۶)

در صورتی که در بیدینی ابدأ احتمال فایده نیست و همه گونه احتمالات شرّ و حیلّه و ضرر در آن موجود است و در صورتی که همگی در نزد حسّ ضمیر خود عبد و عاشقند و لهذا تعمیر عالم بسته به وجود این حسّ است برای هیچ عاقلی شایسته نیست علت تعمیر عالم را و بهترین اسباب پیشرفت مقاصد خود را خوار و زبون شمارد.

(۲۷)

در مشرق زمین مخصوصاً بواسطه غرّایی فلسفه مذهبی و روحانیت طلبی کاخ دماغ اهلش آخر عادتی که تبدیل می‌شود اخلاق مذهبی است و اول عروه و ثقایی که توان تکیه به آن داد به جهت پیشرفت کارها مذهب است و آخر مقام فرار اصول مذهبی هر قومی اول ظهورتیه آن قوم است ولو به قوانین قاهره بشر ساخته آراسته باشند و این گمراهی قلبی روزانه زیاد می‌شود تا اینکه دوباره بواسطه فشار پلیدیهای ساختگی خسته گردیده و بی فایده‌گی حلق و جلق و دلق بدون عقیده به غیب لا یدرکی بر آنها کشف گردیده از نو موهوم سابقی مغز خویش را جویا شده و به وضع و حُدّانی بهتری

بیدار گردیده کل روی زمین به کلمه توحید مترنم آمده لا اله الا الله گویان برخیزند و در رکاب مهدی اعظم که مجدد عالم است جهاد نمایند و مسلماً آن مهدی آخرالزمان به حکم خداوند طبیعت در عصر فرار اصول ادیان و عین قدرت قاهره قوانین مدنی حتماً به برهان سیاسی طبیعی ظهور بسیط خواهد فرمود عجل اله فرجه! (۵)

(۲۸)

هر ملت و مذهبی گویی دارای دو جان و دو بدن است: اول متعلق است به امور عادی شخصی افرادی به اختلاف و مراتب افراد اهلش. دوم حس عمومی آنهاست. با یک گونه اتحاد جوهری نوعی و اختلافی که دارد بر حسب شدت و ضعف است و پیوسته یکی از آن دو جان خواب است و دیگری بیدار است؛ لکن علاقه روحانی میانه هر دو [است] و روز خموشی و هدنه حس عمومی چنان خواب است که از دیگران گذشته صاحبانش هم گمان می‌کنند مرده است و در روزی که اتفاقی بیفتد و علتی صوری رخ دهد که آن حس عمومی بیدار شود، حس عادی شخصی فوراً به خواب رفته کانه مرده و مالک رقاب عموم همان جان یگانگی خواهد شد بطوری که صاحبانش نیز به تعجب درآمده و گویند این ما بودیم که دارای چنین قوه موجه و تاکنون از آن فایده نمی‌گرفتیم. شیعیان ایرانی در شهر بمبئی با اخوان سنت جماعت منازعه می‌کنند زردشتیان به ملاحظه حس نوعی به ایرانیان کمک می‌کنند در حالتی که نزاع بر سر دسته سینه‌زنان به جهت امام حسین (ع) مسلمین است.

(۲۹)

امثال و مانند این دو جان در تواریخ عالم پر است دیروز را نظر کن که به مجرد بیدار شدن حس عمومی هر الواد شراب خواری واقعاً شرب تنباکو را به شدتی حرام دانست که ناصرالدین شاه قاهر در اندرون خویش نتوانست قلیان بکشد و بلکه امامزاده [ای] را که خود ساخته بود نتوانست به آن قسم نخورد صورت تلگراف را ملک التجار ساخت منتها چون به جا بود و پیشرفت کرد مرحوم میرزای حجة الاسلام انکار فرمود.

(۳۰)

دیشب بود که ملت برّه صفت ایران که خود را مملوک پادشاه می دانست بدون مقدمه مضبوطی اساس مالک را به هم زده و بلکه کسانی که با یک گونه اتحاد جوهری نوعی و اختلافی که دارد بر حسب شدت و ضعف است به یک سطر تلگراف فلان وزیر بی علم عزل و نصب می شدند شخص سلطنت را با یک حسّ عمومی به سهولتی معزول ساختند که نه تنها عالمیان بلکه خود هم به تعجب درآمدند. اگر چه ایادی عماله خارجه بودند و دوباره بیاید روزی که در لباس قهر شخصی و اگر نشد به قهاریت خارجی مراجعت کنند بواسطه همان بی کفایتی که در مردم حضورش بود و علت شر امروز آن در اولیای امور موجود است.

(۳۱)

سیاسی مدان ترین مردم کسی است که به حال هدنه و خموشی ملت مغرور شده و اساس اقدامات خود را بدون ملاحظه خطرات حسّ عمومی بر ظاهر گذارد؛ مثلاً خود را و امثال خود را که در خلوت و بلکه جلوت می بیند بالمتره حسّ عمومی مزبور را مشاهده نمی کند. بلکه آن را بکلی معدوم و از موهومات پوسیده می شمارد زیرا می بیند هرچه برخلاف آن مذهب است مرتکب می شود و آسمان به زمین نمی افتد و لهذا اقدامات خود را بر ظاهری می گذارد حال آن که در موقع جوش عمومی شاید اول کسی که بی اختیار جان بازی خواهد کرد خود اوست که بیشتر از همه وادینا - وامذهبا خواهد کرد.

(۳۲)

نافذترین قوه [ای] که هرگوه قانون مدنی را به منزله جان ساری و قوای برقیه است همانا اُخت آوردن آن است با حسّیات عمومی ملت و باید طوری اساس ریزی (۶) نمود که پیوسته به مرور زمان عادات زشت را غافلانه از ضمائر پاک کند و اخلاق نیک را پرورش دهد و نیز طوری باید رنگ ریزی و استخوان بندی کرد که به مرور زمان خود

ملت تغییر و تبدیل قوانین زشت را بخواهد و خوب را پیشنهاد کند؛ یعنی حسّ عمومی در طلب بیاید. کل فیلسوفان عالم از تربیت اهل خانه واحدی عاجزند تا نه اسبابی را به ملامت طبع عادی آن خانواده فراهم کنند که اهل خانه غافلانه به دام آمده حسّ مطلوب در آنها بیدار شود و خانواده را چراغ هدایت شد و تا حسّ احتیاج بیدار نشود و بشر را در طلب نیاورد، کاری از پیش نمی‌رود حتی در جماد و نبات حیوانات این مسئله جاری است.

(۳۳)

همین که عادات عمومی و مذهب ملّتی را که شخصیت واحده دارد هیچ قوّه قاهره [ای]، نمی‌تواند دفعتاً واحده تسخیر کند همین که جنس دین و مذهب اصولاً احتمال ضرر ندارد و بلکه دستور پیشرفت خیال هر عاقلی است می‌گویم ایران هم مملکتی است جداگانه و اهلش تربیت یافته در آن آب و خاک جداگانه‌اند و ناچار اخلاقی عادی عمومی دارند و متدین به دین پاک اسلامند و آن دین تولید اخلاقی مخصوص در آنها کرده، پس سرشت ایرانی و اخلاق عادی عمومی آنها بالبداهه از سایر ملل و ممالک جداگانه خواهد بود و این حسّ ایرانیت آنها را مبدا خوار بشماری که خوار می‌شوی؛ مغرور مباش به ظاهر رفتار اهلش که به اعمال مذهبی اصلی رفتاری ندارند و یا ظهور پاره [ای] از اختلاف عقاید آن را هم اگر بشکافی باز از فروع اسلام گرفته‌اند.

(۴۴)

جایی که قوانین مدنی شهر پاریس را نمی‌توان عیناً ترجمه کرد و قوانین مدنی شهر لندن قرار داد در حالتی که قرب جوار و اتحاد اخلاق در جنس اعمّ دارند چگونه ممکن است به ترجمه عین قوانین فرنگ قناعت کرده و پیشرفت شایان خواست؛ بیچاره ایرانی چه کند جز مترجمین هم کل اهلش از اقتضای امروزه عالم جاهلند. مترجمینش هم از اقتضای ایران غافلند؛ خیلی‌ام که انصاف بدهند مستشار فرنگی می‌طلبند هر یک به جای خود صحیح است لکن چه فرق می‌کند مستشار با اصل کتب قوانین در صورتی

..... جلد دوم / ۱۳۷

که اقتضاء وقت و حال ملت را غافل باشند خیلی که آتش مغزان امروزه می خواهند در صدد اصلاحات باشند فریاد می زنند استخوان پوسیده نمی خواهیم بچه های امروزه باید وزیر بشوند. که دزدی را نمی دانند دیگر نمی داند بشر مسلماً دزد است و علم اداره و نظام اداری لازم است که دزد سرگردنه نتواند دزدی کند.

(۳۵)

ره چنان رو که ره روان رفتند، در کلیات به غایت صحیح است و در جزئیات سراسر غلط است مملکت باید در تحت قوانین مدنی حکومت شود باید شورای ملی هیئت وزرای مسنول عاقل حریبه کامله عدلیه عادلّه تجارت به علم داشته باشد براساس کلیات اقتصادی عالم و سایر مراتب و ادارات (۷) لازمه از آن شمار ممکن صحیح است، لکن حتماً باید اعضاء شورای ملی اگر دو سه کلمه لت پت از السنه فرنگی می دانند که حمال فرنگی به مراتب از آنها افصح است لباس فرنگی پوشیده اسم و امضای خود را هم به حروف فرنگی در ذیل نوشته جات رسمی نوشته و غیره و غیره حتی پنیر گنبدیده پُر کرم فرنگی را طلای ایران داده خریده و بخورد، مسلماً بکلی مانع ترقیات عمومی امروزه است و هکذا سایر اعضاء و رؤساء و مدیران ادارات پس معلوم می شود تمدن تقلید اعمال رذیله و از غیرت شرافتمندی افتادن مخصوصاً زبان رسمی وطن را دشنام دادن.

(۳۶)

فوراً مبالغ گزافی اضافه بودجه که طلای خالص داده میز و صندلی خریده که به فاصله چند روزی مستملش جز به کار سوختن و خاکستر شدن نخورد کلیت ندارد و امروزه خلاف عادت عموم است بلکه خلاف طبیعت اولیه است به واسطه اینکه غالباً میز و صندلی را به جهت تحریر است و رسم عادت و خط ایرانی بر میز و صندلی بسی دشوار است به خلاف خطوط فرنگی که مسلماً بر میز نوشتن آسانتر است و هکذا سایر اسباب و اطوار زرق و برق غیر لازم در اساس مقصد کلاً از همه گذشته میز و صندلی

مدرس قیمت ندارد و گلیم و قالی ایران هرچه کهنه شود، بر قیمتش می‌افزاید.

(۳۷)

تحصیل علم و نوشتن و خواندن و گفتن و شنیدن و قانون گذاری و قانون اجراء کردن و تاجر خوب بودن و چاقو بهتر از کار فرنگ ساختن و غیره و غیره ابداً تغییر لباس دادن و به شعائر عادی و مذهبی مردم بد گفتن و خود را در انظار ملت لولو ساختن لازم ندارد بلکه طوق کردن مخصوصاً مانع سته ضروریه است.

(۳۸)

اخلاق عادی ایرانی و مذهب رسمی اسلامی آنها برخلاف کلیات هیچ اصلی از اصول تمدن نورانی روحانی که هنوز در فرنگ هم به خواب ندیده‌اند نخواهد بود در برابر علم می‌گوید بیاموز اگر چه در چین باشد مسلماً مراد جنس علم نافع است نه فقط فقاقت. می‌گوید بنده آموزگار خویشم ولو به تعلیم یک حرف و غیر و غیره.

(۳۹)

در عدلیه می‌گوید مأمورم محاکمه به عدل کنم و غیره و غیره.

(۴۰)

در تساوی حقوق می‌گوید سید قرشی و غلام حبشی مساوی است مسلماً اغلب ایرانیان حال غلام زرخرید دارند نسبت به مشتت آدمخوار و متسلماً اگر غلامان دارای (۸) این گونه تساوی حقوق شوند، اساس عدلیه را باشیره جان نگاه می‌دارند نه این که از دست رئیس و مرؤس به تنگ آمده عدلیه را غارت کنند مسلماً فلان آخوند مکتبی که نام ازلی به خود می‌گذارد سالها پاریس دکان شراب فروشی مرحوم حسنعلیخان نواب شاگرد می‌شود همینکه به فاصله چند ماه سی هزار تومان از ریاست عدلیه دخل می‌برد دیناری به اعضا نمی‌دهد باید غارتش کنند.

(۴۱)

در حرابه می‌گوید قمار اسب سواری و تیراندازی حلال است و مومن باید مجاهد باشد

و اول سهم مالیات بهره مجاهدین است. «فضل الله مجاهدین علی القاعدین درجات.»

(۴۲)

اصول تمدنیة اسلام شمردن روشن است به اقتضای هر زمانی تمام نشدنی است
«لوکان البحر مداداً لکلمات الیه.» الخ

(۴۳)

کسی که فلسفه جنس مذاهب را نمی داند کسی که فلسفه خصوصی مذهب سیاست و شریعت قوام اسلام را نمی داند کسی که تجدّدات محیر العموم دوره های مذهب اسلام را نفهمیده و امواج اولیه و سرّ مبدأ آن را ندانسته کسی که مراتب و درجات اثر و نفوذ این دین غرّاء را در قلوب ایرانی و عموم ملل مشرق نمی داند کسی که مناسبات اسلامیة ایران را نسبت به عالم اسلامی از حیث سیاست مدن نمی داند، مداخله اش در امور ملی و دولتی بالمّرّه نافع نیست و یقیناً مُضّر است استحکام ذات ایرانی را در مذهب معینی نمی خواهم ثابت کنم که فیلسوفان ایراد بگیرند بلکه می خواهم بگویم ایرانی نوعاً ناچار است بالفطره جوش خود را در زیر لوای یک مذهبی بروز دهد و الا هیچ قومی در زیر آفتاب مانند ایرانی حاضر نیست به جهت تغییر مذاهب و مخصوصاً هرچه روحانیت ماوراء الطبیعه مذهب بیشتر باشد زودتر به مغز او داخل می شود و ذاتاً عاشق مشرب مجهول الکنه است به خلاف عرب.

(۴۴)

چنین کسی از کمال بیخردی می نگرد که هر مسلمان ایرانی در حالت انفراد و روز صلح و صلاح و خموشی بکلی در فکر دین و در مهد آیین است، لهذا می گوید این دین که پوسیده چرا معطل باشم زودی ایران را فرنگ کنم تماشاخانه آزاد میخانه آزاد میز و صندلی معمول ریش برزو تراشیده از پشت سر ریش گذارده و غیره؛ غافل است فلسفه نمی داند که این زرق و برق ظاهر و آن جیک و شیک نشسن و پوشیدن از جوهر اصول تمدن است بلکه ذرات مسمومه [ای] است که متراکم شده در یک روزی هنگامه طلبان

را بهانه دست می شود و همان بهانه جویان در عین بیدینی در سایه همین دین شورش خواهند کرد و فوراً احداث عقیده واقعی در آنها می شود.

(۴۵)

به چنین کسی می گویم فلسفه اسلام و بقای آن و نفوذ جوهریش و رای تصور است بی مبالاتی مسلمین را به شعائر مذهب خود دلیل بر پوسیدگی آن گرفتن کمال کوتاه نظری است مستعد ثابت هر دوره [ای] را که از حواشی بحر بیکران خود اسلام نمی گرفته اند دلیل بر فسخ و اضمحلال اسلام گرفتن (۹) بسی بیدانسی است و هن حوزه درس اصول و فقه را دلیل بر وهن اساس اصلی اسلام قرار دادن به غایت مآل اندیشی است و غیره و غیره.

(۴۶)

اگر نظر به این مراتب ظاهره باشد و بگویی اسلام درین عصر پوسیده است بسی نابخردی است بلکه من شبهه را برهاناً قویتر نموده می گویم اسلام در روز رحلت خاتم النبیین صلی اله علیه و آله مُرد لکن چنان اساس جوهری داشت که با خصومات شخصی امرای اسلام پاره [ای] نظر به حفظ اصل آن اساس و پاره [ای] به ملاحظه ریاست و حکمرانی دوباره اسلام را تجدید کرده چهار قائمه عرش عظمت دول مقتدر روی زمین را چنان بهم زدند که هنوز کالبد عالم از هیبتش مرتعش است.

(۴۷)

بنی امیه با آن همه اقتدار ظاهری نظر به عداوت جبلّی خود با بنی هاشم اندکی نتوانستند به پاره [ای] از اصول جوهری اسلام دست بزنند در حالی که پایه سلطنت آنها بر خون خواهی خلیفه ثالث اسلام محکم بود حسین مظلوم نازپرورده رسول خدا روحی فداه با تن تک در حالی که یزید لعین جز خلافت تمام هستی خود را به او بذل می کرده چنان در دریای خون غوطه ور شد که تا یوم القیامه شرح فدایی شدن آن بزرگوار در هر سنگ دلی مجدّد اصول جوهری اسلام است؛ بنی امیه بکلی معدومند و

حسین و حسینیان روز بروز می‌افزایند و بنی امیه سیاست‌مدان همین که آن بزرگوار و اصحابش را شهید کردند گمان نمودند کلمه شیعه منقطع شد حال آن که سلطنت کران تا کران هشتصد ساله بنی عباس را همان کلمه ایجاد فرمود سلطنت فاطمی مصر را همان کلمه اساس شد. صفویه را تولید کرده و غیره و غیره.

(۴۸)

پسرزاده چنگیز در اندک فاصله [ای] از جد خویش بالطبع با کل قشون غرق در اسلام می‌شود و با ملت اسلام تملل می‌کند و هکذا نظایر او بسیار بوده.

(۴۹)

علمای مسلمین به غفلت و علمای سایر ملل که بواسطه اسلام معدوم شده‌اند به حيله و خون‌خواهی آن قدر اصول حکمت یونانی و تصوف هنود را داخل در اسلام کردند که تحصیلات عمومی منحصر شد به همان‌ها و ظاهراً اصول اسلام از میان رفت با وجود کل بساط حکمت یونانی و فلسفه مجوسی و تصوف بر چیده شد بطوریکه امروزه اسم آنها هم ننگ و عار است و اسلام (۱۰) و قرآن اسلام و معرفت مسلمان به شعائر جوهریه اسلام در امروزه، توان گفت تازه‌تر و بیشتر از غالب مسلمین در روز رحلت صاحب اسلام است. بهمنیار پسر مرزبان گبر خلیفه بوعلی سینا چه شد شیخ اشراق که تفسیر خود را محض اینکه نفوذ کند به اسم محیی الدین کرده و مقصودش جلوه دادن جواهر قرآن مجید به صورت تأویلات دخانی سوسفطانیان بوده کجا رفت.

(۵۰)

هر کس می‌داند که دعاوی حکمای یونانی مشرب اسلام و عرفاء و مراشد صوفیه و اقطاب دراویش کتباً و لفظاً و عملاً یا دعوی خدایی و بسیط الحقیقه یا نبوت یا ولایت بوده یا مظهریت کلی یا جزئی و مراد مخترعین این طرق مختلفه در نزد فلسفه‌دان مذاهب واضح است که برداشتن اساس اسلام بوده است، معیناً همگی مضمحل شدند و قرآن روز به روز تازه‌تر است باز هم اگر تو نباشی دزیه تو خواهد دید که هزارها مذهب

جدید از فروعات متشابه به قرآن برمی خیزد و معدوم می شود و قرآن عظیم الشان الهی طری و تازه به جای خویش است.

(۵۱)

عجب اینجاست که با ضعف ظاهری شعائر اسلام در هر دوره [ای] تمام آن مخترعین مجبور بوده اند خود را به تابعیت اسلام داخل کرده و از خرمن اسلام خوشه چینی نموده دلیل دعوی خود قرار دهند بلکه پاره [ای] جهال می خواهند مذهب را به تقلید از ظاهر سجع قرآن در انظار عوام به حق جلوه دهند.

(۵۲)

اول درجه ادعای کل آن حکمای فحول و علمای با سواد و بلکه اغلب سلاطین و خلفاء صاحب ریاست مهدویت بود و کرورها مهدی متمهدی ظهور کرده که هر یک دارای کتب علمی فراوان بوده اند؛ از جمله غلام حیدر پیشاوری یکصد جلد کتاب نوشته. غلام احمد قادیانی که دیروز بود کذلک شیخ سنوسی در افریقا امروزه چهل کرور مرید دارد با وجود این چنانچه سابقین مضحمل شدند لاحقین خواهند رفت و اسلام باقی است و اگر بخواهم دو هزار مدعی مهدویت از آغاز ظهور دیانت بر روی زمین خواهم شمرد که ظاهراً احمق هم نبودند حتی سامری در واقع همین دعوی را داشته و مردم را دعوت به خود می کرد تو بیچاره مارچوبه را از مار نمی دانی و هر گوساله خواری کرده فوراً در عقبش دوانی میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است.

(۵۳)

اصل قصدم واله تعصب نیست بلکه ترقی وطن را منظور دارم و می گویم از هیاهوی دو روزه مغرور مباش و فلسفه اسلام را در هنگام قانون گذاری به جهت ایران خوار و زبون مشمار که خبط عظیم و غلط بزرگ و باعث خسران دنیای توست اولاً و بالذات ولو در قلب خود بیدین صرف باشی به ادب نافه کشانی کن از آن زلف سیاه جای دلهایی

..... جلد دوم / ۱۴۳

عزیز است بهم بر مزنش ایرانی الاصل در ایران امروزه خیلی کم است اغلب عربند و به اسلام سرشته‌اند.

(۵۴)

بی عصمت‌ترین مردم خدامشناس است و از او بی عصمت‌تر کسی است که به شعائر مذهب رسمی دولت محبوب خود استخفاف کند و چنین کسی علناً دشمن استقلال وطن است. (۱۱)

(۵۵)

روشن است که علم قانون و علم اقتضای قانون و علم نظام فصول قانون هر سه جداگانه است و تا دو علم سابق با نهایت دقت در برابر چشم نباشد، علم نظام بند قانون به منزله تیر در تاریکی انداختن است و احتمال ظهور همه گونه مخاطرات در آن می‌رود و احدی از عقلاء گمان فایده در آن ندارد و بلکه اقتضای آن دهریه گاهی چنان پیش می‌آید که یک بند قانون جاهلانه سبب زیر و زبر شدن ملک و ملت خواهد شد، چنانچه مریض نادیده و حالات ناشنیده را نتوان معالجه کرد و اگر کنند غالباً بیم و بلکه یقین هلاکت است ولو هزار نسخه پوسیده از خالوی درس ناخوانده خود داشته باشی نظام ایران را نتوانی معالجه کنی.

(۵۶)

به یاد دارم وقتی کنار خلیج فارس می‌رفتم به شیب رسیده قایق نشسته بوشهر بروم خط راه را رها کرده به میزان خط مستقیم قیاس گرفته نقطه شیب را مد نظر داشته سیر نمودم همراهان گفتند کنار دریا وحل دارد اعتنا نکردم به جزیی شاخه دریا رسیده آب نداشت رویش هم آثار آب نبود اسب سرزد رکاب زدم به مجرد ورود به وحل غرق شد. جستن نمود، دهنه را محکم گرفتم که لوله بینی اواز لای بیرون باشد و فریاد زدم و به ایما و اشاره همراهان را که دور شده بودند از گرفتاری خود استحضار داده آمدند پیش از ظهر بود دو میدان به نقطه مقصود باقی بود دوازده نفر مرد قوی تا غروب گرفتار

..... / ۱۴۴ / مفتاح التمدن فی سیاسة المدن.

بودند تا مرا و اسب را از وحل نجات دادند عین ترجمه بند بند قوانین هر مملکت نورانی بدون ملاحظه دو علم اول به جهت مملکت دیگر از مخاطرات اضمحلال گذشته خطرات وقت و مال و جان موجودین و آیندگان را مسلماً خواهد داشت همان گونه که مثل آوردم.

(۵۷)

تا اینجا هرچه گفتم گنگانه و هرچه نوشتم عامیانه بود لکن تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل در ایران تاکنون علم قانون نوشته نشده به سبب فلسفه عملی این هم علم قانون نیست بلکه شعبه [ای] بس مختصری از مقدمه علم قانون را اشاره کرده ام آن هم به جهت کسانی که بتوانند بدانند و بخوانند بدانند در کلیه قوانین مدنی.

(۵۸)

وزارت معارف از مرکز به نقاط ولایات و ایالات تلگراف می کند به نواب خود که هرچه نظرتان می رسد در اسلوب معارف جمع آراء نموده کتابچه بفرستید گوینده و شنونده هر دو بدون تعیین موضوع جاهلانه پریشان گویی می کنند و بکلی از موضوع خارجند و ابداً ذکر موضوع در سؤال و جواب نیست همین شنیده می شود وزیر معارف اگر علم ندارد دو پسر عالم دارد علم آقا به به لکن بروزی ندارد عملیات نیست فقط موجب باید نقد بشود او هم چه کند عالم هم باشد مانند صنایع الدوله و بخواهد عمل کند کشته می شود همیشه ایرانیان خاصه درین عصر گمان می کنند به موت یا قتل یا عزل فلان حاکم یا پادشاه یا وزیر مملکت گلستان می شود بعین مانند اطفال که گمان می کنند معلم اگر ساعتی خواب رفت یا مریض شد یا مرد یا تبدیل یافت آزاد می شوند و آن آزادی باعث راحت آنها و شرف آینده آنهاست و پدران وعده ها می دهند که اگر این علم نباشد ما خود چنین و چنان می کنیم و همین که دو روزی گذشت چوب جاهلانه امثال خود را خوردند با چراغ به طلب معلم اول می روند (و خواهی دید که می روند). (۱۲)

(۵۹)

در مبحث معارف روشن است که پرسش و پاسخ منحصر است به دو موضوع؛ مختصر و مفید نخستین این است که تکلیف طفل هشت ساله ایرانی مسلمان و غیر مسلمان وطنی به حیث معارف امروزه عالم تمدن با وضع اقتضات معاشی و معادی وطنی و ملی او چیست و بر کدام اساس باید عمارت معارفی آنها را بنا کرد که به مجرای طبیعی عصر حالیه تمدن و اوضاع داخلیه ایران سازش کند و تصادفات عنیفه رخ ندهد و برخلاف جریان سیل تمدن نباشد و به کوه سخت استخوانی شده اخلاق و عادات حالیه هم نخورد و هر عاقلی حکم کند و با چشم دوربین معاینه به بیند که به نقطه مقصود خواهند رسید؛ این موضوع نخستین در مبحث معارف کلی است که در تحت آن افرادی افتاده که آنها را هم روی هم ریخته موضوع دوم گفته و بطور کلیت ذکر می‌کنم.

(۶۰)

دومین موضوع این است که وزارت معارف تشکیل مجلسی مرکزی مرکب از دانشمندان درس خوانده داده که غالباً از دو علم لازمه قبل از نظام فصول قانون با بهره بوده و آنگاه از آن مجلس و از نقاط ممالک محروسه سؤال کند که مضمونش به طریق ذیل باشد.

درجات و مراتب معارف مدارس و مکاتب ایران از حیث درج و سلم علمی باید به چه میزان و مشتمل بر چه مقیاس بعد مسافت مرتبه علمی و مقدار زمانی سنین و تهور باشد. باید هر درجه و رتبه [ای] دارای چند علم و چه صنعت و کدام لغت از فارسی و عربی و السنه فرنگی باشد.

باید کدام گونه کتب و چه نمونه علوم را اول و اواسط و آخر و اعلیٰ قرار داده و در مکاسب کدام کسب را مقدم و تالی و آخر و منتهی الیه معین کرد.

باید وضع اساسی مدارس و مکاتب را از حیث بنا و اثاثه و نظام داخلی و حفاظه صحت و عصمت اطفال چگونه قرار داد که با مجرای طبیعی عصر حالیه و تناسب

..... / ۱۴۶ / مفتاح التمدن فی سياسة المدن.....

عادات ایرانی موافق باشد.

باید وضع تربیت اجباری و اختیاری طفل ایرانی و تکالیف والدین نسبت به مصارف تحصیلات آنها چگونه باشد.

باید مکافات کامیابی در هر درجه [ای] در نظام فصول قانون معارف به چه ترتیب داده شود که (۱۳) با اصول تمدن راست بیاید و ملایم طبع محصلین و پدر و مادر آنها باشد که همگی موهوم قلبی خود را در آن دیده و عموم از روی عشق با جان و مال معارف را پرستش کنند.

باید میزان همراهی هیئت حاکمه ایران با حال حالیه با معارف عمومی به چه اندازه باشد و تا چه اندازه ملت را در امروزه حس احتیاج معارفی بیدار است و فداکاری حالی و مالی خواهد کرد بطور تخمین.

(۶۱)

این دو موضوع اساسی معارف کلیه عالم که در ایران هم قطعه [ای] از آن است و ناچار بیاید از رشته همین دو موضوع قنات معارف ایران را تعاقب کرد که به سر چشمه آب جاوید زی برسند و مزرعه اماک و امانی خود را شاداب و خرم و سرسبز نمایند و ناچار بیاید تمام آراء مجلس معارف مرکزی و شعبات ممالک آن را با ترتیبات اساسی عصر حالیه تمدن را رویهم ریخته و نیمچه مطلوبه را بگیرند و لهندانی شود تمام کلیات و جزئیات را شخصی واحد بنده درین کتابچه بس مختصر نگارش دهم که مذهب سهام مقدسین و فرنگی مآبان بشوم؛ فقط باز بطور کلی اشاره به جهت نمونه می‌کنم که محضاً لله سر کلافه به دست طالبین ریاست بدهم اگر چه پاره [ای] هستند که میل ندارند مطالب را بفهمند، لکن فیلسوفان علوم عملی دان می‌دانند که چه نوشته‌ام و هم می‌دانند که مطالب سیاسی مفتاح دارد و تا مفتاحش به دست نیامده در نزد جهالی که علومشان محدود است، محال و همین که کلید به دست آمد به منزله بدیهی می‌شود. با عنایت کوه نظری خواهند گفت اطفال هم این مطالب را می‌دانستند.

(اشارات به اصل بهانه موضوع این

چکامه)

(۶۲)

بطور مقدمه عرض می‌کنم چنانچه در مجلد نخستین کتاب مفتاح التمدن نگارش داده‌ام، از جمله اسباب استقلال ملی هر آینه زبان وطنی است که به سرعت برق بلکه بالاتر هرگونه معانی را به مغز اهلش با نهایت سهولت داخل می‌کند و هرچه آن زبان ساده و موزون‌تر نمایند، معانی مقصوده را مؤثرتر داخل خواهد کرد چنانچه به یک قصیده بسیار رساله باز باد مولیان آید همی تمام قلوب شاه و سپاه را به حرکت آورد و نظائر آن در عربی و سایر السنه در تواریخ بسیار است که به چند بیت شعر به زبان وطنی جنگها و صلحها و غیرتمندی‌ها رخ داده که به هیچ وسیله ممکن نبوده است به آن سرعت عقل و هوش عامه را به خود مشغول نماید؛ ایلات ایران هر وقت شاهنامه می‌خوانده‌اند پیش از آغاز اسلحه همدیگر را گرفته در جایی ضبط می‌کرده‌اند که مبادا به هیجان آمده جنگ درگیر شود. تو بچه ایرانی تازه فرنگی انصاف بده مانند کتاب معروف شکسپیر سر مویی حرکتت می‌دهد. (۱۴)

(۶۳)

همانگونه که چاقوی خوب ساختن و مدیر خوب بودن و عضو شورای ملی امین بودن و زارع بصیر بودن شرطش لباس مخصوص داشتن است، آب را هم تجزیه کردن به دو عنصر بخاری بسیط اضافی شرطش زبان فرنگی نخواهد بود از نمک قلیا و نمک دار تو جوهر جوش ساختن شرطش زبان خارجه نخواهد بود توپ و تفنگ خوب ریختن و به مهارت در کار آوردن و خوب جنگیدن شرطش زبان اجنبی تحصیل نمودن نخواهد بود اگر راست می‌گویی علم او را تحصیل کن معادن ایران را استخراج کن تمام فرنگ را به محصولات معادن تسخیر نموده طلای سکه باج‌بگیر و تقلید رذیلانه مکن.

(۶۴)

کسانیکه حمله به زبان فارسی وطنی خود آورده یا سایر مردم غیر ایرانی و گفته‌اند زبان فارسی دارای تعبیرات عصر مالیه تمدن نیست بکلی از فلسفه لغات عالم و مخصوصاً زبان پهناور دریا موج فارسی بی‌خبرند و نمی‌دانند که اوسع لغات امروزه روی زمین فارسی است؛ نخوانده‌اند که به اقرار کل فیلسوفان لغوی پهناورترین لغاتی که مثلاً برای اقسام اوصاف و حالات و کیفیات برگ گل اگر ضمیر محتاج به یک صد کلمه باشد در زبان عرب تماماً موجود است و زبان امروزه ایران این دریا لغات را طوری به خود گرفته که جزو زبان مادری اهلش شده و طبیعی آنها گردیده به علاوه بقایای زبان زند و پهلوی و سانسکریت و ترکی رویهم رفته اوسع لغات عالم گردیده است چنانچه برای تعبیر از هر مسامی و هر گونه وصفی چندین اسم جامد و اسم مشتق و اسم صفت از منصرف و غیر منصرف دارا بوده و هست؛ بسی جاهلند کسانیکه گاهگاهی زبان فارسی متداول در امروز را هدف ساخته و بواسطه خلطش به زبان عربی قدحش می‌کنند در حالتی که این اختلاط بکلی طبیعی اهلش شده و همین غنیمت ایرانیان از عرب امروزه نظر به توسعه معارف برابری می‌کند از تمام غنائم عرب از عجم زبان عربی را از فارسی خارج کن تمام ایرانیان گنگ خواهند شد و باید به ایماء و اشاره از مقاصد خود تعبیر بیاورند تا اقلأ یکهزار سال که اشارات آنها و استعارات ایشان از سایر لغات اجنبی باز صورت یک زبان عمومی وطنی به خود بگیرد و باز به تکمیل لغت امروزه ایران که در سراسر وجودشان جاگیر شده نخواهد رسید و پس از هزار سال معانی [...] امروزه را درک نخواهند کرد.

(۶۵)

کسانیکه بسی خودکشی نموده و کتاب و کتابچه به گمان خود به زبان فارسی ساده بی‌عربی پرداخته‌اند مانند فروزستان و خویشتاب و غیره که از امثال مانکجی فارسی پولی گرفته و برایش نگارش داده‌اند یا مانند نامه خسروان و یا پاره [ای] شعراء که

زحمت به خود داده لغات فارسی را بدون خلط با تازی کلام موزون ساخته‌اند بسی از فلسفه لغات و زبان‌دانی دور بوده‌اند زیرا خود می‌دانسته‌اند که به چه تکلفی دچار بوده و چقدر برای تعبیر از ما فی الضمیر خود عاجز بوده‌اند و مخصوصه ضمیر آنها تابع الفاظ بوده و تا هر جا لفظی داشته‌اند ما فی الضمیر را به عسرت اظهار داشته و برای هزارها معانی ضمیر خویش الفاظ نداشته و گنگانه گذشته‌اند و از این زحمت گذشته گمان کرده‌اند که لغت فقط الفاظ و مسلماً قواعد تعبیری لغت عجم مثل نامه خسروان و غیره نبوده و اگر امروزه (۱۵) برای صدق گفتار نگارنده زند و پهلوی‌دانی از عین مردم دوره کیان و ساسانیان زنده نیست کتبی‌های طاق بستان و عمارت دارا و کول فرّه مادامیر در حوالی شهر قدیم ایزدکرد موجود است و در صورتی که لغات فارسی غیر متداوله آنها را هم برای ترجمه کنند باز مقصود را نخواهی فهمید؛ دیگر آنکه قاعده تعبیر در آن اعصار آن زبان را بدانی و امروزه قانون تعبیرات زبان فارسی تماماً عربی است مگر در اقلّ قلیل تو گمان می‌کنی زبان همان کلمات مرکب از حروف است که اصوات را مجسم می‌کند.

(۶۶)

کتاب و نذیرداد از قانون تعبیر لغت پهلوی و نسک‌های باقی مانده از اوستا قواعد تعبیر در لغت زند را به خوبی به تو می‌فهماند که بالمره غیر از طرز تعبیرات امروزه زبان فارسی است؛ چنانچه اگر در زیر لغات غیر مانوسه آنها ترجمه کلمه به کلمه هر مطلبی را بنویسند باز مطلب را نتوانی فهمید مگر اصول تعبیر آنها را بدانی اگر چه بسی مردم ساختگی بودن دساتیر را به ملا فیروز نسبت می‌دهند و مسلم داشته‌اند که از مجعولات اوستا، لکن اگر دانسته باشی درین کلمات قلیله چه گفته‌ام از کلمات متن دساتیر گذشته که بالمره از لغات هیچ جای عالم نبوده و همه را ملا فیروز ساخته حتی پاره [ای] جاها قافیه بر او تنگ آمده لفظ هو و عبرانی و صالح عربی را مزوج کرده از شرحش علماً توانی دانست که بکلی ساختگی است چنانکه خودش می‌گوید این شرح از ساسانیان پنجم است و همین نسبت شرح به ساسانیان پنجم مشت ملا فیروز را باز

می‌کند بواسطه اینکه شرح دساتیر عیناً طرز تعبیر عصر حاضر زبان فارسی است که از عرب است و از کتیبه‌های موجوده یادگار از دوره ساسانی به خوبی روشن است که وضع تعبیر بالمره مثل طور مذکور در دساتیر نیست و اصطلاحات تعبیریّه دوره ساسان پنجم بکلی مشابهت با شرح دساتیر ندارد و لهذا برهاناً می‌گوییم دساتیر را ملا فیروز محض ثبوت دستوری خویش و منازعه میانه فارسیان یزدانی و بیدین ساخت.

(۶۷)

ازین مردم گذشته بسی مضحک است کلماتی را که آن جوانک کرمانی^۱ از خود اشتقاق کرده در تاریخ به نام آینه سکندری^۲ درج نموده که اصل آن را از کتابچه جماعت مستشرقین اروپا که برای کوچک شمردن عظمت قدیم ایرانیان نگاشته‌اند دیگران برای او ترجمه نموده و او فقط ترجمه را تهذیب کرده و در آنجا اغلب و بلکه تمام لغات عرب را دزدیده از عجم می‌داند حال او و عداوت غیر فیلسوفانه او مخصوصاً به مذاهب آسمانی خاصه به عرب و اسلام روشن است در حالتی که او و دیگران امروزه نمی‌توانند یک خانواده عجم آلوده نگشته به نسل عرب در کل خطه ایران و بلکه اغلب ترکستان نشان بدهند واضح است که عرب عموماً مگر قلبی زن با خود نیاوردند و با ایرانیان و ایرانیان با آنها تملل کردند در سایه وحدت مذهبی اسلام با کمال عفت و شرافتمندی به اصول عقد و نکاح شریعت مقدسه اسلام حتی فارسیان امروزه هندوستان هم در هنگام فرار زن با خود نبردند و در مملکت کجرات از پستترین طوایف هنود به شرایط خیلی سختی (۱۶) زن به آنها دادند زردشتیان امروزه ایران مسلماً در قبه قمر مصون مانده‌اند بهر جهت ابداً حال فیلسوفانه [ای] در تمام نگارشات آن جوانک دیده نمی‌شود عجب است که بلندی و کوتاهی و سیاهی و سفیدی قد و بشره ایرانیان امروزه را حتی اگر عضو ایرانی ورم کند همه را نسبت به عرب می‌دهد و ابداً

۱. مراد میرزا آقاخان کرمانی است.

۲. تالیفی از آقاخان کرمانی از تاریخ باستانی با شیوه تاریخ نگاری جدید.

چیزی برای عجم باقی نمی‌گذارد.^۱ معهدا ایرانیان را دعوت به عداوت با قوم و دین پاک عرب می‌کند اگر از سیف تملل در عرب ایرانی باقی نمانده پس کی را دعوت می‌کند به عداوت باری این جوانک هم یکجور خلقت ناقصی بوده و آمده بوده است که کاملاً بیدار شود و کسوت خلقاً آخر بپوشد افسوس که سقط شده افسوس که بواسطه نقصان فلسفه عملی در ایرانیان امروزه کمالشان این است که منتهای علم را تحریر است آن جنین ساقط می‌دانند شبهه ندارم که هر جا خواسته شرح ابتدا را بدهد به شیرین تر عبارتی بیان کرده آنهم بواسطه پرورش او در یزد و کرمان بوده که فشار استبداد بر ضعفاء همیشه بیشتر بوده و هر یک از رعایای آنجاها که مستقیماً به فشار گرفتار بوده‌اند اگر دارای اندک سواد و مطلع از وضع روزگار فرنگ بودند می‌خواستند شرح استبداد ایران را بیان کنند مسلماً جانسوزتر می‌نوشتند بسی بی‌خردی است که این جوانک نا مذهب را قرین فیلسوف عالم و مترجم کامل و منشی قابلی مانند سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان و میرزا حسن‌خان بگیرند از سلیقه کج کرده‌ او همین بس که تاریخ ایران را آینه سکندری نامیده است که دشمن قدیمی اساس عظمت ایران بوده است.

(۶۸)

اصول اسماء و افعال لغات فرنگ به اندکی تفاوت بیشتر از ده دوازده هزار کلمه نخواهد بود و باقی تا تقریباً چهل هزار کلمه که امروزه محتاج الیه آنهاست و آلات تعبیری تمام معانی مافی‌الضمیر ایشان است از علوم و صنایع و اخلاق و آداب کلاً مرکب و مشتق از همان ده یا دوازده کلمه اصلی است و هر روزی به مناسبت یک حس جدید و معنی تازه [ای] که در ضمائر آنها پیدا شده و در تعبیر از آن معنی محتاج به اسم جامد یا منصرف یا اسم صفت یا فعلی شده‌اند از همان لغت متداوله خود کلمه گرفته و تعبیر آورده و علم کرده‌اند چنانچه نشو و ارتقاء کل لغات هر قومی از نخستین روز تا

۱. اشاره به سخنی از میرزا آقاخان کرمانی از «سه مکتوب».

کنون تابع کم و زیادی معانی مافی الضمیر و ازدیاد احتیاجات روزانه بوده است منتها گاهگاهی برحسب تصادف سیاسی و تجارتي و معاشرتي پاره [ای] اسماء از دیگران گرفته که خود نداشته‌اند جزو زبان و اصطلاح خود قرار داده‌اند مثل صفر و قلی که فرنگیان از عرب گرفته‌اند و امثالش به غایت فراوان است و هیچ ملتی از این اختلاط جزئی مصون نمانده‌اند حتی عرب لکن به مجرد الف بای فرنگی یاد گرفتن امضای خود را به حروف آنها نوشته‌اند دفاتر رسمی دولتی خود را به کلمات کارتن و دوسیه و غیره موشح نکرده‌اند، در حالتی که از لغت خود در برابر آن الفاظ خشن کلمات سلیس مستعمل فراوان دارند.

(۶۹)

همینکه وسعت زبان امروزه ایران منکر ندارد همینکه زبان هم یکی از موجبات استقلال وطنی است (۱۷) زیرا که ملت را به اتحاد حس عمومی نگاه می‌دارد همینکه در امروزه به غایت وقت بر ایرانیان تنگ است همینکه اگر طفل ایرانی چهار سال اوقات تحصیل خود را مرتباً اگر صرف نماید باز در هنگام محاوره در نزد یک نفر حمال فرنگی عاجز است و در ضمیر خود با همه تحصیلات چهار ساله از درک حقیقت معنی تعبیری الفاظ فرنگی یا هر لغت اجنبی در مواضع مختلفه شرمنده است همینکه بواسطه همین قصور در فهم معانی تعبیری پس از چهار سال باز در فهم مطالب علمی کند و دیر وصول است همینکه چندین جهت فلسفی دیگر در آن ملحوظ است علناً می‌گویم همراه ترتیب و نظام دایره معارف ایران باید مترجمین عالم اصطلاح‌دانی را توأم با یک انجمن دانش پرورش و نظام بدهند که کل علوم و صنایع را به لغت مروجه امروزه ایران درآورده کتب درس ابتدائی تا انتهای مکاتب و مدارس قرار دهند تا طفل بیچاره دچار مخمصه لغت اجنبی نشود مدتها و فوراً درک کند که بیست شصت می‌شود به لغت مادری سالمه او که در مغزش جوهریت پیدا کرده والا ازدیاد شده و در بین صرصر حوادث مجالش نداده و به دست نخواهد رسید چقدر طفل معصوم مغز خود را خسته

نماید تا در فرانسه بداند شا کر به و الکتريسته برق يا در انگليسي کت و الکتريک و آنگاه الفاظ حمله را به مغز جا بدهد همينکه گفتند کر به داراي برق است به محض تفکر زبان مادري اوست فوراً درک معنی تعبيری مطلب را طوری می کند که فراموش نخواهد کرد.

(۷۰)

اگر عشق ناموس خود را لباس رقاصان فرنگی پوشانیده به کوچه و بازار سر بدهد مانع درآگه بعضی نباشد این سلیقه بنده منکر نخواهد داشت و بزرگترین خدمتی به وطن خواهد شمرد و اگر ایراد کنندگان از علم هم مختصر باشند در جوابشان حاضریم مشکل تر و نادرترین الفاظ اسم و صفتی فرنگی را که در پیش خود گمان وجودش در فارسی ندارند ایراد کنند تا از لغت متداوله فارسی در برابر هر وصف و هر اسمی ده کلمه سالمه مطابق المعنی جواب بگویم ازین اجتناب نگارنده خواهشمندم تحریم تحصیل لغات اجنبی فیه یده نشود بلکه تحصیل لغات فرنگی را در این عصر به جهت ایرانی که مقهور سلطه سیاسی و صناعی آنهاست واجب می دانم و بلکه در هر عصری از اعصار تحصیل زبان اجنبی و تکلم به آن در نزد هیچ پیغمبر و امامی حرام نبوده است و خود نیز گاهی محض ترغیب امت چند کلمه می فرموده اند چنانچه پیغمبر ما صلی اله علیه و آله به دختری فارسی فرمودند ای کنیزک چه می گویی و حضرت صادق علیه السلام اشعار شخص آفریقایی را که حول کعبه طواف می کرده و می سرود عیناً فرمودند و ترجمه کردند نظایرش بسیار است در احادیث لکن تحصیل زبان اجنبی هم ترتیبی دارد که خواهد آمد تا اینجا دانسته می شود که زبان غیر از علم است و محتاج به علم اگر بتواند به زبان خود تحصیل علم نماید زودتر به منزل خواهد رسید. (۱۸)

(۷۱)

شبهه نیست که تعبيرات علم از عین الفاظ وطنی برداشتن هم به آسانی تعبيرات محاوره بازاری نخواهد بود مثلاً هر بازاری می گوید ضرب خوردم و ضرب زدم از جمله اول بدون مخمصه معنی صدمه خوردن از چوب یا سنگ و غیره را اراده دارد و از جمله

۱۵۴ / مفتاح التمدن فی سیاسة المدن.....

دوم طعن زدن را مقصود دارد لکن در علم حساب که آمد به مجرد اینکه استاد بگوید ضرب کن معنی اصطلاحی در علم حساب از آن نتواند فهمید مگر اینکه استاد به او اصطلاح را حالی کند لکن عین کلمه ضرب را می داند و از جمله محفوظات اوست بخلاف اینکه عین کلمه هم اجنبی باشد و مدتها مغز خود را خسته کند تا عین کلمه را حفظ کند و بعد اصطلاح آن را دریابد همچنین است الفاظی که جدیداً به جهت تعبیر از علوم جدید از عین لغت و طنی گرفته و ترجمه لغت فرنگی قرار می دهند طفل محتاج به حفظ کردن و معنی لغوی آن دانستن است بلکه، از جمله محفوظات اوست و فقط محتاج است به فهم معنی اصطلاحی و آن هم که کار استاد است و اگر احتیاج به درس دادن اصطلاح نبود که مدرسه لازم نبود.

(۷۲)

وظایف امروزه دولت با حال حاضره [ای] که دارد مخصوصاً و بلکه آتیه آن بهر مقام نورانی که برسد در باب همراهی با معارف و طنی و مداخله مستقیمه او در امور معارفی ملی این است که مکاتب و مدارس و کتب و اثاثه درس و معلّمین از کیسه دولت فراهم کرده ندای عام بدهد اختیاراً یا اجباراً ملت مشغول تحصیل شوند در تمام درجات علوم یا درجه [ای] از آن هر کس این چنان و اینگونه آمال از دولت بخواهد بالمره از خط سیاست مدن بیرون است و نمی داند که در کلّ اشغال عمومی مداخله مستقیمه دولت به عوض آنکه سودمند باشد زیان دارد و باعث همه گونه تعویق است و درین چکامه جای محاکمه سیاسی نیست و شرح آن محاکمه را در اجلاد کتاب مفتاح التمدن کاملاً داده ام فقط بر دولت است فراهم نمودن بستر میل طرق اشغال عمومی و رفع مانع که ملت آزاد باشد.

(۷۳)

در باب معارف ایران در امروزه وظیفه ملزومی دولت و اندازه مداخله او به نمونه مراتب ذیل است نه عین آن به طور حتم زیرا که جزئیاتش قابل تغییر و تبدیل است

فقط نمونه [ای] از وضع زمینه کار نگارش می‌دهم و پس از طرّاحی یک همچو زمینه [ای] ملت را باید به حال آزادی و حریت خیال وا گذاشت که با جریان موج طبیعت پیش برود. (۱۹)

(۷۴)

به استثنای مداری حرّیه علمی و عملی که از اعمال مستقیمه دولت است به همان اندازه [ای] که کارخانجات اسلحه‌سازی و خرید و فروش توپ و مانند آن از حقوق مختصّه دولت است همراهی با معارف علوم و متاجری و مکاسبی عمومی ملت از آنچه داخل دایره معارف است ازین قرار است:

۱- به توسط یک انجمن فضلائی نظام درجات علوم حسّی و عقلی و تجارّتی و کسبی را طوری بدهد که هم فعلاً به هر درجه پستی باشد نتیجه و ثمره آن به اندازه خودش حسّاً عاید مُحصلین شود که نتیجه دیناری مخارج و ساعتی وقت را که ملت جاهل صرف معارف کرد مشهوداً به بیند و حرص او برای درجه بالاتر و تکمیل درجه پستر بیشتر شود و هم اساسی چنان محکم باشد که روزانه برحسب بیداری حسّ ملی هرگونه بنای عالی بخواهند بر آن اساس گذارند تاب بیاورد و گنجایش داشته باشد و محتاج به طرد و طرح و اسقاط تحصیلات سابقه نباشند بلکه چنان نقطه مرکزی و سرخط ابتدائی و سرمایه برقی باشد که هرچه و هر قدمی که از آن جنبش‌گاه حرکت کنند و هر وقت بخواهند به مقام بالاتری برسند محتاج نشوند راه رفته را برگردند و دوباره نقطه اول را از سر بگیرند دانشمند می‌داند که چه می‌گوییم و می‌فهمد که زشت و زیبایی آینده هر ملتی از نقطه نظرگاه معارف تا یوم‌القیامه از برداشت همین اساس است.

۲- به توسط یک همانگونه انجمنی مرکّب از فضلاء علوم اسلامی و عالم به اقتضای وقت و مترجمین عالم دارای ملکه ترجمه مطالب به اصطلاح قوم کتب لازمه هر درجه از درجات را اگر موجود است معین و اگر موجود نیست مدّون می‌کند و نشر

می دهد و مراتب امتیازات علمی را از روی بیکره تحصیل و امتحان همان کتب قرار می دهد و بس و در هر جا که امتیاز علمی ملحوظ است اگر علامه دهر باشد از او نپذیرد جز همان بیکره (دیده ام پاره [ای] فضلاء از پیش خود شبه یکی از مکاتب خارجه کتب دوره درسی تلفیق کرده و ملت را دعوت به آن می کنند لکن اشتباه است اگر چه به حال خود و به جای خود نیکوست).

۳- هر گروهی از وطنیان بخواهند بنای مکتب یا مدرسه [ای] نمایند بهترین قطعات زمین را نباید در حقشان مضایقه نمود بلکه از عمارات دولتی هم اگر ممکن باشد بدهند مضایقه نباشد و کذلک و تسهیلاتی که از طرف اداره بلدیة لازم است بنمایند و بلکه از رسومات بلدیة که در واقع از کیسه خود ملت است تا هنگامیکه مکاتب و مدارس مخارجشان بیش از مداخل است معاف باشند.

۴- به توسط یک همانگونه انجمن لکن مرکب از چند نفر سیاسی درجات حقوق نقدی و نشانی محصلین کاملاً کامیاب شده در وقت امتحان عمومی معین نمایند و همچنان حق نقدی امتحان کنندگان هر درجه [ای] را و این مصارف تقدیمات نقدی یا نشانی و حقوق ممتحنین را دولت باید بدون عوض بدهد با حقوق اعضای انجمن اول و لکن حقوق انجمن ثانی از راه دیگر است و گفته خواهد شد. (۲۰)

پیوسته باید دولت بدون انقطاع دارای هیأت مختلفه [ای] در تحت یک هیئت مرکزی باشد که ناظر بر معارف و حافظ شیرازه و تکمیل کننده آن باشد به اقتضای روز به روز و ساعت به ساعت و در واقع این هیئت و هیئات مرکزی و محالکی خلاصه سه انجمن موقتی مزبور است و انتخاب ممتحنین و سایر مذکورات و غیره در تحت اقتدار آنها است و حقوق تمام این هیأت مستقیماً با دولت است و اگر دولت یک همچو هیئت قابلی داشته باشد به توسط همین یا به توسط انجمن اول نقشه و نمونه کتب و علوم مطلوبه را معین کرده و انتشار می دهد که هر فاضلی در ایران یا خارجه بتواند هر قدر از علوم مطلق را مدون کرده به هیئت مرکزی بفرستد

در صورت پسندیدگی حق طبع به صاحبش داده جزو [...]]

۵- پس از پنج سال یا سه سال یا بیشتر از انقضاء برداشت این اساس بر دولت است که هیچ پادشاهزاده یا وزیرزاده و امیرزاده و گدازاده و مادام‌العمر وزیر بوده را به سمت شغلی که لازمه آن داشتن علم است به مراتبه و مدراجة نپذیرد مگر به موجب اجازه‌نامه صادره از دایرة معارف و اگر اندکی و سرمویی مسامحه درین باشد امید ترقی معارف ایران مشت بر سندان و آب در غربال است.

۶- انجمن ثانی که گفته شد محلّ مخارجش معلوم می‌شود این است که چنان انجمنی از سه قسم فضل خارج نیست یا مؤلفند به این معنی که به گنجایش درجات علوم عین عبارات کتب را گلچین و انتخاب کرده در یک مجلد یا چند مجلد مرتب می‌کنند یا مصنفند این طور که از پیش خود به موجب تحصیلات سابقه و قریحه علمیه یا مطالب کتب را برداشته پاکیزه و مناسب مقام کرده مدوّن می‌کنند یا صرفاً مترجمند و گاهی اصحاب تألیف و اصحاب تدوین و در باب ترجمه در تدوین یک رشته یا چند رشته کتب درسیه شرکت می‌کنند به هر جهت محل مواجب و حقوق تمام اعضاء این انجمن فقط همان حق الطبع کتب مزبوره است که از طرف دولت به آنها اعطاء می‌شود و آنها حق دارند که مستقیماً مباشر طبع شوند یا حق الطبع خود را به مطابع بفروشند و اگر دقت شود از همین راه مدخول کلی به اعضاء این انجمن عاید می‌شود و بلکه به واسطه همین امتیاز آنقدر فضلاء و مترجمین تولید می‌شود که همیشه کفایت حال معارف ملی را بطور دلخواه نمایند و یا مواجب بگیرند و حق الطبع را دولت ببرد.

۷- مخارجی را هم که گفتیم دولت باید مستقیماً بدهد می‌توان غیر مستقیم قرارداد مثلاً در جزو تعرفه گمرکی از هر لنگه باری بدون امتیاز جنس یک چند دینار به اسم معارف صدوراً و دخولاً اضافه نماید و به میزان همان عایدی به دایرة معارف به طرق مزبوره همراهی کند یا از پسخانه یا تلگرافخانه و غیره غرض تمتع نقدی

فوری الوصول معین نماید به طوری که فشار آن محسوس نباشد و همین گفتار هفتگانه تغییرپذیر قابل تبدیل به جهت نمونه مداخله دولت کفایت است و سایر مصارف در عهده محصلین است و اندکی شرح تکلیف طفل وطنی ایران را اشاره می‌کنم و نخست باید زمینه درجات علوم را گفت.

(۷۵)

درجه اول با سواد است یا ملا بودن است و آن را مثلاً منشی‌گری می‌نامیم. درجه دوم با فضل بودن است و صاحب آن را مثلاً فاضل یا عالم می‌گوییم درجه سوم ذون فنون بودن است و دارای آن را مثلاً حکیم می‌گوییم درجه چهارم مهارت در کل علوم و ملکه اختراع و اجتهاد است و یابنده آن را فیلسوف می‌نامیم و به موجب این ترتیب تغییرپذیر مراتب علوم در دایره معارف چنین باید گفت (۱) ابتدایی (۲) علمایی (۳) حکمت (۴) فلسفه یا اسامی دیگر به اقتضای سلیقه و زمان. (۲۱)

(۷۶)

میزان تحصیل اجباری که بطور غیر مستقیم دولت باید اقدام کند و عامه اطفال ملت را رو به آن نقطه اجباری واداشته و مجبور کند همانا درجه اول و نقطه منشیگری است لکن این مقام را هم باید مانند سایر اشغال عمومی از نقطه آزادانه [ای] برداشت کرد نه اینکه دولت مستقیماً می‌تواند یا حق دارد اطفال مردم را قهراً به مکتبخانه براند بلکه اگر در آغاز جنبش معارف یک همچو سرموی یا شبیه به آن از طرف دولت ناشی شود سرچشمه معارف را بکلی کور و مضمحل کرده است فقط در این مقام مداخله غیر مستقیم دولت کفایت می‌نماید که در ضمن کتابچه شرایط استخدام را شرح داده و امتیازات صاحب سوادان و علماء و حکما و فیلسوفان را در دوائر اشغال عمومی و خدمات دولتی معین کرده و خود نیز بر آن مراتب و اجرای آنها ثابت و جازم بماند مخصوصاً در اینگونه امور باید طوری برداشت کرد که جامعه ملت به موجب اندک حسنی که در آنها به تدابیر عملی بیدار شده احتمال اندک سودی در آن کار دیده و خود را آزاد

دیده به حریت تامه جنبش نمایند و در هرگونه اشغال عمومی تا دست آزادانه عمومی و شوق اختیاری جمهور با آن نباشد ابداً امید پیشرفت و رسیدن به تمام مقصود نخواهد بود شبهه داری بکن و بین وظیفه عقلا و تکلیف دولت فقط بیدار نمودن حسّ احتیاج ملت است و بس معنی اجبار این است نه اینکه با چماق قهر ظاهری دولت به مکتب خانه رانده شوند در مثل است خواهش دل زور نیست.

(۷۷)

تکلیف طفل ایرانی از سن هشت سالگی یا نه سالگی یا میانه آن دو مقام است که داخل مکتبخانه ابتدائی بشود در هند با آن هوای ناسازگار تجربه شده است که طفل از سن شش سالگی قابل مکتبخانه است و با هوای جان پرور ایران محض مسامحه میانه هفت و نه را معین نمودم.

(۷۸)

نمونه تحصیلات طفل ایرانی از روز اول تا به مقام منشیگری از قرار ذیل است که قابل همه گونه جرح و تعدیل است.

الف - باء × تجزیه الف باء × ترکیب الف باء در ضمن کتابچه‌هایی از قبیل پسند و اندرز و موش و گربه بطرز جدید × مراسلات × مختصر هیئت بدون برهان × مختصر جغرافی کره × جغرافی ایران تماماً × مقدمات اقلیدس × حساب تاشش صفر جمعاً و تفریقاً و ضرباً × حساب عملی به اندازه همان شش صفر که دفتر داری می‌گویند و دریای علم (در مکاریان معرف است چارواداری است و دریای علم نه ملانی و وِروِر) مقدمات شیمی بدون برهان کلام الله مجید به جهت مسلمین مختصری از تورات و انجیل به جهت یهود و نصاری.

(۷۹)

مخصوصاً نظر به حال حالیه ایران هیچ مکتبخانه [ای] شایسته نیست منحصر به همین نمونه مذکورات باشد مگر اینکه [دهر] واحد دارای دو دستگاه باشد یکی علمی و

دیگر فنی نسبی و تقریباً روی هشت ساعتی را [...] نصفی صرف سواد و نصفی را صرف کسب و فن نماید لکن اختیار جنس [...] به سلیقه طفل به تصویب والدین او و مانند نمونه علوم مزبوره است که حتماً باید از معارف معین شود و میزان امتیاز و امتحان منشیگری را از همان قرارداد و بدون [کسی] را دارای مقام منشیگری ندانند و طفل را حق نباشد مثلاً بگوید من مایل به تحصیل حساب امتحانیه سالانه که اداره معارف معین می کند طفلی را که یکی از علوم مزبوره را از درس خود ساقط کرده باشد نخواهد پذیرفت به خلاف کسب و فنّ منحصر به رشته واحدی و فن مخصوصی نیست و طفل آزاد است در رد و قبول کل یا بعض مکاسب. (۲۲)

(۸۰)

گمان من هست که تحصیل فنی از فنون بعلاوه اینکه اختیار مادی با طفل یا والدین باشد باید در جزو درجه ملانی و منشیگری از محتویات باشد و محصل را بدون دارای کسبی که لایق آن مقام باشد اداره امتحانیه قبول نکند و اجازه نامه منشیگری ندهد به وضع و شریف (اگر چه این سخن تحکم است)

از آن گذشته که چنین طفلی پس از طی سواد ابتدائی بعلاوه لیاقت او به جهت تجارت و خدمات رسمی و شایستگی دلخوش در مدارس علمی و حربی دارای کسب بودند او را بی نیاز می کند از همه حتی از پدر و مادر و به علاوه اینکه مغز غالب جوانان چنان کاخ عالی دارد که ابداً راضی نمی شود نان بلاعوض بخورد و لو حتی از والدین در زمان حیات به تصرف خود بداند و سعادت وقتی رو به ملت می نماید که متخلق به علو همت شوند و راهی تهیه از نان از هنر خویش خوردن برای تولید این حس بزرگوارانه هست محصلین با کسب رفع تکلف بزرگی از دولت و پدر و مادر و امثال و اقران خواهند کرد و ممنوع از شرارت و تقلب و حيله بازی برای نان یومیه خواهند بود با فواید بیشمار دیگر.

هنوز امتحان نکرده در ملتی که اینگونه جوانان دارای اجازه نامه درجه منشیگری

..... جلد دوم / ۱۶۱

فراوان می شوند بدون داشتن هنر یدی به علاوه زحماتی که به پدر و مادر و نوع می دهند و مرتکب همه گونه جنایات می شوند چه علت زحماتی برای دولت خواهند شد بواسطه اینکه در هر جا شماره اینگونه محصلین دارای اجازه به سرعت فراوان خواهند شد و همه روزه غوغاها برپا کرده و تمنا دارند دولت به جهت همگی آنها محل خدمت و معاش فراهم کند و اجازه خویش را سند شرعی حق این تمنا قرار می دهند و یکهزار و دو هزار و ده هزار نفر هم نیستند که دولت محل داشته باشد به خلاف محصلین درجه دوم و سوم و چهارم که اینگونه مخاطرات در آنها ملحوظ است مگر اندکی.

(۸۱)

بهمین ترتیب با اختصار دادن محتویات ملایی که نگارش یافت مکتبخانه فنون و مکاسب به درجه اولی برای اناث معین شود خواه دوشیزه و خواه غیر آن لکن آنقدر ملایمت و بخشش حریت و مداخله بسی غیر مستقیمه از طرف دولت بطور استادی درین باب لازم است که بالمره مداخله دولت محسوس نباشد.

چه عیب دارد و چه مانعی خواهد داشت که این جنس محترم که معادن بذر و پرورش اساسی بدن و اخلاق اساسی نوع هستند همانگونه که پسر ارث باسواد و کسب و تربیت ابتدائی از والدین می برند دختر هم ببرد و دعا و قرآن به جهت صحت حیات و آموزش والدین خود بخواند از فن یدی خویش جهازی فراهم کند و در خانه شوهر در حساب و دقتداری خیاطی یا درستی و ملک دوزی و غیره از فنون بشماری که با دست ممکن است شریک معاش شوهر و کمک حال او باشد و برای نان مجبور نباشد بنایسته طبیعت خود شوهر کند یا واسطه و والده را منت بکشد که به فلان آدم شوهر نماید بلکه دارای چنان هنرها باشد که مردم مناسب آرزوی او را داشته باشند.

عیب اینجاست که برداشت این جام فغفوری را با ستون فولادی می خواهند هنگامه ها می کنند به جهت تحصیل دوشیزگان مسلمات لکن به برداشت غلط معلمه فرانسویه پوشیدن لباس فرانسوی زبان خارجه و غیره گویی ماشاءالله مردان از عهده

اموریکه زبان فرانسه لازم دارد باز مانده‌اند که زنان را دعوت می‌نمایند عزیزم اساس را طوری برداشت کن که مرد یا زن خودش در طلب بیاید از روی فهمیدگی نه به شوق با فرانسوی‌دان اجنبی معاشرت دادن او که زمین و آسمان تو را بفهماند (۲۳) اینها همه غلط است؛ اول اینکه دختر مسلمان ایرانی امروزه چه لازمش افتاد به زبان اجنبی که فعلاً برای خودش و نوعش جز باز داشتن و سرخوردن عامه مسلمین از دخول در مکاتب ابتدائی که اساس و شالوده معارف است فایده ندارد ثانیاً به دقت ملاحظه کن در سیاست ثروت مفید به امروزه ایران که چقدر اعمال یدی خارجه داخل می‌شود؛ دریغا که تجدد خواهان ما ترغیباتشان همگی منحصر است به عین ترجمه و عین مشاهدات در فرنگ و عین سماع از آنگونه مردم مختصر بگویم تمام فلسفه‌شان در هر کاری بسته به خوبی برداشت مطلب است و تمام مایوسی‌ها و عدم رسیدن به مطلوب دوچار شدن به مخاطرات بزرگ در بدی برداشت است.

(۸۲)

مکاتب مردانه و زنانه ابتدائی دارای سه درجه و رتبه در میانه خود خواهد بود چه دستگاه سواد و چه دستگاه کسب: نخستین الف باء تا حم ملکه خواندن. دومین نوشتن و علامات و درجات حساب دانستن تا شش صفر. سومین قرائت قرآن مجید و علوم مقدماتی مزبوره.

فنون هم در دستگاه خود دارای سه اطاق خواهد بود: نخست اطاق مشاهده است که طفل دختر یا پسر در وقتی که به جهت فنّ از روز او معین است وظیفه او فقط پیش دست استاد نشستن و تماشا کردن و آشنا شدن و شناختن به فنّ مخصوص و آلات و ادوات و وظایف آنها را دانستن است. دوم دست او را به کار آشنا کردن. سوم کاری شدن است.

امتحان تغییر و تبدیل و لیاقت این سه درجه و از اطاق اول به ثانی و ثانی به ثالث آمدن با معلمین است و جزو نظام داخلی مکاتب است و اداره معارف عمومی رسمی

دولتی را ابدأ مداخله نخواهد بود.

افسوس می‌خورم که باز مجبورم درین چکامه اساس معارف را به صورت بندهند قانونی ننویسم و اندکی مخلوط به محاکمه کنم پس می‌گویم زبان خارجه برای با سواد داشتن عامه ملت که ناچار به مقتضای درجه ابتدائی یک لت پت ناقصی خواهد بود که نه به کار انشاء می‌خورد و نه ترجمه چه فایده خواهد داشت تجدد خواهان امروزه خیلی که می‌خواهند تقیه و مدارا نمایند اول هرچیز می‌نویسند قرآن درس تجوید عربی حال آنکه هر سه شایسته است پس از الف باز به طفل غیر ممیز بی‌سواد بیاموزند بلکه قرآن مجید در اطاق سوم مکتب ابتدائی درس داده می‌شود آنهم ساده و عربی و غیره در مدرسه علمائی از درجه دوم.

(۸۳)

هیچکس را در مدارس حریبه و علمائی نخواهند پذیرفت مگر دارای اجازه‌نامه درجه منشیگری باشد این مدارس هم دارای سه طبقه و رتبه داخلی برحسب درجات علوم و فنون خواهد بود اگر چه در ممالک متمدنه مدارس علمائی و حریبه و مافوق آن دو دارای بسی درجات است که اگر بخواهند نظام آنها را عیناً نقل نمایند دولت و ملت ایران بالقره از عهده تأسیس آنگونه مدارس عالییه که حاصل یکهزار سال تمدن است برنخواهند آمد و در امروز فقط تکلیف ایران شالوده ریزی و اساس گذاری است لکن بطوریکه بتوان روزانه طبقات عمارات عالییه بر آن بر پا کرد. (۲۴)

(۸۴)

نمونه علوم و فنون متداوله در مدارس حریبه و علماییه امروزه ایران از قرار ذیل است (حریبه) شیمی متعلق به اسباب ناریه، نقشه کشی میادین جنگ، نقشه کشی به نحو اعم، علم مشق و حرکات نظامی، علم برج و باروسازی و پل کشی فوری، علم تمیز نقاط مهمه حریبه، محاکمه تاریخی حروب قدیمه، محاکمه حروب متوسطه، محاکمه حروب اخیره تا هنگام تحصیل، علم شناختن اسلحه و مواد آنها، مشق استعمال اسلحه

و مواد ناریه به اندازه گنجانش مدرسه، علم اتصال اسلحه جات در معارک عمومی، علم ساختن و ریختن اسلحه و آلات ناریه، علم قراول و پل از آدم ساختن و سنگر بندی، علم تخریب استحکامات متصرفه و استحکامات دشمن، علم هروانگی و تلگراف با سیم و بی سیم، علم جام جم و مرموزات و علامات مقررۀ در وقت جنگ، علم راه صافی و بازدید طریق مرور سپاه، علم قوای برقیۀ به جهت تمیز مقام دشمن، علم بالون، علم جمع ذخیره و ترتیب صف دادن آنها و ذخیره خانه، علم جمع و حفظ سیورسات در وقت ساخلو و در وقت حرکت و در وقتی که به وسعت یکصد و پنجاه فرسنگ سپاه متفرقاً در حال جنگ باشد، علم تقسیم سیورسات، علم تمیز بیرق های حربیه و صلحیه و صلاح طلبی موقتی، علم موزیک و موسیقی به ندای وطنی مهیج قلوب سپاهیان، علم نقشه مکان یا سپاه کشی به طور چشم اندازی پرنده و غیره و غیره از قبیل پول کاغذی ساختن موقتاً و اعمال صرافی و خزانه جنگ داری و اسیر نگاه داری و مشاورۀ امور حربیه و نظام و تربیت مخصوص اداره سپهسالاری مرکزی و در وقت جنگ و سایر اموری که به حربیه متعلق است مانند اداره نمودن مریض خانه که در وقت حرب و علم مستخدم مریض خانه حربیه بودن و علم جاسوسی و علم عملیات ورزش.

(علمایی) تاریخ ایران کاملاً، تاریخ دول همجوار قدیمی و حالیه، علم شیمی، عملیات شیمی، علم هیئت برهانی تحریر اقلیدس کاملاً، علم طب، علم جراحی، علم کحالی، علم بیطاری، علم تشریح، علم گیاه شناسی، علم پرورش نباتات، علم ساختن ادویۀ طبیه و مراهم، علم جغرافی به جزو علم حیل (میکانیک)، علم قوایی کهرباییه، مقناطیسیه و برقیه، عموم شیمی غیر آلی، علم معادن شناسی، علم معدن شکافی و اخراج معدنیات، علم فناوری، علم بلور سازی، علم چینی سازی، علم فلاحت، علم مفاص شناسی، علم سیاحت، و، علم تجارت و غیره، که شایسته مقام است هندسه و مساحت و حساب با برهان و مانند آنها از قبیل صرف و نحو زبان فارسی معمول، صرف و نحو زبان عربی به طور اختصار حتماً اختیار یک زبانی از السنۀ فرنگ حتماً روشن

است زبان خارجه دانی ایرانی بدون قدری عربی برای وطن به کلی بسی فایده است و قدرت ترجمه نخواهد داشت (۱) اداره معارف عمومی به توسط همان انجمن‌های فضلابی در هنگامی که نظام‌نامه رسمی معارف صورت قانونی می‌نویسد و نظام‌نامه داخل مدارس را مرتب می‌کند و کتب رسمی مکاتب و مدارس را به اسم و رسم معین می‌نماید، علوم مزبوره مدارس حریبه و علمایی را (یا هرچه بنامند) جرح و تعدیل کرده، درجات ثلاثه دخل را معین می‌دارد؛ چنان‌که در مکاتب کهنه با هرگونه جرح و تعدیل که شایسته بدانند، یا کم و زیاد، یا اختصار و تفصیل مناسب ببینند.

(۸۵)

نمونه مدارس حکمتی یا درجه سوم علوم یا هرچه بنامند محتویاتش به گونه ذیل است: تاریخ ملل و دول روی زمین، محاکمه تواریخ از حیث سیاسی و معاشی، علم سیاسی به نحو اعم، علم سیاسی عملی (دیپلماسی) علم سیاسی ثروت، علم تشریح عملی، جراحی و بیطاری و کحالی عملی، علم جز ائقال، علم عموم ریاضیات مع البرهان، علم کتاب قضا و مکاسب و متاجر و کلیه موارد و عقود و ایقاعات شریعت مقدسه اسلام، علم عقود و ایقاعات و موارد معمول یهود و نصارای وطنی ایران، علم تربیت و حوش (مسلم است طلبه در این مدارس یک علمی یا چند علم را که با هم زنجیره و لازم و ملزوم است اختیار می‌کند).

(۸۶)

نمونه مدارس انتقالی و فلسفیات از قرار ذیل است:

علم حقوق به نحو اعم، علم شرایع اسلام کلاً، علم شرایع اهل کتاب و زردشتیان کلاً، محاکمات تواریخ، تاریخ طبیعی، الهیات، علم مراودات و معاودات، علم سیاست مدن و سیاست ثروت به تفصیل تکمیل، و غیره از علوم مجتهد و فیلسوف پرور.

(۸۷)

اساس تکالف طفل ایرانی به همین نمونه تفسیرپذیر بود، که نگارش یافت و میزان

تقریبی مداخله دولت نسبت به دایره معارف کذلک و مسلم است درجه ابتدایی ظاهراً غیر قهری و باطناً اجباری مطلق است و در درجات سه گانه اخیر، تکالیف دولت رفع موانع و تسهیل پیشرفت است مطلقاً و در تأسیس مدارس حریبه از ابتدایی تا انتهای، از وظایف مختصه دولت است و در صورت تعقیب یک همچو اساسی، طولی نخواهد کشید، که آحاد و افراد سپاهیان ایران هم که فعلاً با سوادى آنها تا مدتی به شرط پیش همه باسواد خواهند بود و صاحب منصبان همه عالم و حکیم خواهند شد و لکن بچه غیر مراهق امیرتومان خواهد شد؛ منشی زاده وزیر مالیه نمی شود اشخاص ریاست نداند اداره. مگر اداره [...] (۲)

(۸۸)

هر وقت ذکر علم و صنعت به میان می آید، فوراً فریاد ایرانیان بلند [است که] آخ افسوس علم چلوار بافی و کشتی سازی و کارخانجات لازم است؛ بیچارگان گمان می نمایند کارخانجات بافندگی و چدن ریزی و کشتی سازی مفید به حال امروز ایران است تا صد سال دیگر که به خط تمدن سیر نمایند چیزی شنیده از آلات و فلاحات فرنگ فوراً همان تمنا را دارد در ساعت واحد روش تمام چرندگان و پرندگان را تمنا می کند و یک باره خسته شده، هیچ یک را هم نخواهد آموخت.

(۸۹)

روزی ایرانیان می توانند با این گونه آرزوهای به موقع و خبط خود برخوردارند، که علم سیاست ثروت را به اقتضای آب و خاک و مردم ایران فایز شوند؛ مثلاً روزی خوب است که، کارخانجات بزرگ آهنگری و بافندگی و قند سازی داشته باشند، که فلاحات و زراعات و فلزات مستخرجه از معادن ایران، به حد تکمیل رسیده و فروش محصولات از آن طرق بدون معمول، بلکه عیباً نظر به مصنوعات خارجه که از همان اشیاء ساخته اند و مایحتاج ایران است، صرفه نکند و فایده گرفته نشود و صافی عیب آن اشیاء بازار نداشته باشد و در خارجه و داخله و نظر به صرفه مثلاً اگر پنبه ایران در داخله

..... جلد دوم / ۱۶۷

ایران نساجی شود، فایده‌اش پس از مصارف بیشتر از پنبه غیر منسوج فروشی باشد؛
چقدر مضحک است کارخانه اسلحه سازی کابل، که فلز آن را از فرنگ می‌خرند.

(۹۰)

چون در تحصیل السنه خارجه ایرانیان طوری مبالغه کرده و می‌کنند و تمام علم را
منحصر می‌نمایند به لت و پت فرانسوی و غیره دوباره توضیح می‌کنم، که عزیز من طفل
مکتبی ایرانی، که در اول عنفوان جوانی است و می‌خواهد داخل در دایره باسوادی و
معارف شود، چرا زنجیر و کندو قفل زبان گنگ به حال امروزه بیهوده اجنبی را بر دست
و پا و دل او می‌زنی؟ آیا تکلیف کل نوباوگان عالم از هر ملتی جز به خط علم و دانش
افتادن چیز دیگر هم است زبان که علم هست آیا یکی از اسباب عمده قومیت و استقلال
وطني جز زبان است آیا برای درجه ابتدایی اجباری جز باید پایه از زبان وطنی محکم
شود. آیا با آن مقدار ملایی مختصری که عامه اطفال وطنی مکلفند تحصیل نمایند، در
صورتی که فرضاً یک زبان خارجی هم در بین باشد چه خواهد بود؟ نه به کار تحریر
می‌خورد نه به کار ترجمه؛ لکن در صورتی که در درجه دوم تحصیلات عمومی یکی از
السنه خارجه را حتمی اختیار قرار ندهند، یعنی طفل باسوادی که داخل درجه دوم
می‌شود، مجبور باشد و مختار در میانه زبان روسی، آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی که
یکی را حتماً اختیار کند و تحصیل کند، البته تحصیل او همه گونه مفید به حال وطن و
غیره او خواهد بود. (۳)

(۹۱)

اگر هیئت حاکمه ایران در همین امروز که انجمن دانش ندارد و لزوم آن را به
اندازه [ای] که انسان را حیوان ناطق می‌شمارد، واجب نمی‌داند و لااقل ملتفت باشد، که
گذشته از اصلاح زبان امروز فارسی را آلوده و ملوث بر زبان خارجه ننماید مانند
کارتن، دوسیه، شیو، آرشیو و غیره از الفاظ خشن که باعث نفرت عامه است، بدون سر
مویی فایده و در زبان فارسی بهترین الفاظ شیرین در برابرش آماده است؛ هر آینه

روشن می‌شود، که هیئت حاکمه در صدد اصلاح قلم دولت است و الله چهار بچه غیر مراهق خواهند بود که دو سه کلمه فرانسوی ناقص دارند و در هر جا می‌خواهند اظهار علم و دانش کنند، کسانی که از سن طفولیت امثله صیغ عربی خوانده‌اند و به محض یادگرفتن ضرب می‌ضرب در هر مجلسی فضا را بر علما و طلاب مخل [و] تنگ گرفته‌اند که ضرب چه صیغه است بر جلد کتاب و لوح مشق و آستین پیراهن و درب مبال همان یک کلمه ضرب را می‌نوشته‌اند؛ می‌دانند چه عرض می‌کنم باز ناچارم عرض کنم با بقال بی‌دین جاهل محال است طرف معامله و با بی‌دین‌ترین علما توان همه گونه معاملات کرده؛ پس بقال بی‌دین عصمت و عفت حکیمانه یا ماخوذ از حکما و از مشکوة نبوت ندارد و ناچار بی‌عصمت بی‌غیرت است و بی‌غیرت وطن خواه نخواهد بود، بلکه طالب بی‌عصمتی بی‌شرفانه است به هر بهانه که باشد؛ وطن خواه کسی است که از سنگ سیاه وطن محبوب خود، شیشه و از شیشه، بلور اخذ کند و به قیمت الماس گلقتنده و کالیفرنیا و ترانسوال بفروشد؛ یعنی زبان دریا موج آسمان اوج فارسی از سنگ سیاه کمتر است، من نمی‌دانم اسباب تمدن جدید را چنانچه است علم و صنعت دانسته‌اید یا صوت مجسم در حروف اروپایی و در طوق کردن یوز و تازی و صلیب نصاری که برای خوردن غذا و گردن را به آزادی طبیعی حرکت دادن قید بزرگی است؛ نمی‌نویسم و دوباره می‌گویم بی‌دین، بی‌عصمت و بی‌غیرت، بی‌غیرت و بی‌غیرت، وطن خواه نیست و وطن خواه بی‌شرف نیست.

(۹۲)

با همین کلام ساده اعیانی و زلف چلیپا با همین عمامه و دستار علمایی، که هر گونه بدنامی به واسطه دخول غیر اهل آلوده گردیده، اگر تحصیل علم حقوق سیاسی کند چه مانعی از وزیر و سفیر شدن دارد؛ اگر تحصیل علم شرایع کند چه مانعی از وزارت عدلیه و ریاست و قضاوت دارد. در حالی که حساب را هم کاملاً می‌داند کدام متفقه حساب میدان می‌تواند با او طرف بشود در معاریث. (۴) کوشش در علم و صنعت به باید نه تصنع

و خود را عروسک مقوائی و میمون مقلد ساختن؛ از این جا دانسته می‌شود، که فرق میان میمون که حیوان صامت و انسان که حیوان ناطق است عقل با استفاده و بالا کتساب است، که فکر حیا و وقار و فایده آینده در آن درج است؛ اگر انصاف بدهی به چشم خود دیده [ای] که میمون هرچه با آدمی انس بگیرد و جز صفات رذیله [ای] که در انسان باشد یاد نخواهد گرفت و مقلدی او فقط در صفات پست است و بالمره در صد تقلید از صفات حسنه انسانی نخواهد بود و دیده نشده برای همان نقصانی که در مغز و زوایای دماغ اوست؛ اگر انکار داری می‌گوییم به اصطلاح داروین میمون پیش از پیدایش بشر بوده و بیش از سایر وحوش پس از تنوع خلیقه بشری با انسان انس داشته‌اند، چرا از کل صنایع گذشته محسوس‌ترین صنایع بشر را تقلید نکرده‌اند که، برای خود بنای شهر و دهکده و ترتیب حکمرانی و دعوی غیب‌گویی و مرید‌تایی بدهند و بکنند و اهلی‌ترین آنها فقط صفات رذیله بشری و سایر حیوانات را مقلدند؛ پس به این معنی که انسان دارای عصمت و حیا و عفت ناشی از عقل است، ناطق است نه سخن‌گویی، به اصطلاح ظاهر که، گفت هر قومی در نزد قوم دیگر بعینه مانند همه میمون است نسبت به ما و ما نسبت به آنها، پس چقدر پست است که هیکل انسانی را عادت به اخلاق میمونی بدهد.

(۹۳)

به اصطلاح خودت قدری سخن بگویم؛ آیا این نیست زردشتی بی‌چاره بی‌صاحب بی‌چماق تکفیر و طنینان امروز ایران که توهم بسی غلو کرده خون خود را از جنس خون آنها گرفته و از تطرق عرب و ترک چنگیزی و غیره دانسته و افتخار می‌کند، که فرزند بلافصل جمشید موهوم هستی نه به واسطه علم ناقصی که از صرافیی به علت فشار احتیاج پیدا کرده‌اند، دارای مانند اداره جمشیدیان و جهانیان شده‌اند، که امروزه طرف حاجت دولت و ملت ایران ما هستند بدون صنایع و هنوز قبای آنها از پشت پا بالاتر نرفته و بلکه هنوز پاره [ای] از آنها قبای بغلی می‌پوشند؛ آیا درازی قبا هرگز دیناری از

صد دینار تنزیل پول آنها را ساییده است یا دولت تاکنون به فکر تمنای ضامن قباد که روزی ملت بره طبیعت غرق نشوند یا اقلأ نظارت داشته باشد کسی که بگوید عمل صرافی این بی آواره پادر هوا و از اعتبار دو روز به خطر نزدیک است بلکه اینها به واسطه جزئی علمی که دارند روزانه در ترقی خواهند بود چه دارند که، ورشکست نشوند حال علم است، که هرچه بدهد و بذل کند ورشکست ندارد دست به سرمایه اش نمی خورد شرکت به نام کمپانی فارس را ملاحظه کن؛ روز اول تقریباً یکصد هزار تومان یا پانصد (۵) هزار تومان آن سهام اشاعه داده و پس از آن بدون نظارت دولت بی علم دو سه کرور اوراق به منزله پول رایج سکه جاری اشاعه داده و می دهد، لاینقطع و از پول شاه تاگدا از قرار تومانی یکقران و سی شاهی و دوقران فایده صرافی می برد؛ بدون این که دیناری به دارندگان اوراق مزبور قبض بدهد مختصر تمام کار بانک را می کند با حسن وجهی در حالی که بانک چیزی به دولت می دهد و او دیناری نمی دهد؛ نه میز دارد نه صندلی نه امضا به حروف فرانسوی نه لباس شیک نه گفتار جیک جیک؛ فقط به واسطه نور علم ناقصی که در صرافی دارد و نداشتن تمام دفاتر و اثاثه و البسه مستخدمین بانک شاهنشاهی هم دیناری از فواید شرکت مزبور را نکاسته است و تفکر کن به علاوه فواید صرافی چقدرها از اوراق او تاکنون به حوادث روزانه تلف شده و می شود، که ضرر دارنده است.

(۹۴)

آفرین بر همهچہ دانشمند ایرانی که رئیس مقابل رئیس بانک است و قبای راستای خود را تغییر نداده و به همین واسطه محبوب و طرف اطمینان عامه است؛ دیناری هم به دولت نمی دهد و شاید تقریباً هشتاد سال عمر دارد وکالت ملت و عضویت انجمن ایالتی را هم دارا می شود؛ البته حاکم قادر ملی و بیداری ملت را هم بنگرید دولت بدارد حقش است عالم به کار خویش است البته همان دیانت او بهترین ضامن است. وطن خواهی ایرانی در هند ملاحظه کرده سالی مبالغ گزاف پول ملت ایران به کیسه

آهنگران فرنگ می‌رود برای اسلحه ناریه؛ دولت ایران هم دخول اسلحه را ممنوع داشته نه به فراست خود بلکه به صوابدید انگلیس که خائف بود از راه خلیج فارس اسلحه به افغانستان و بلوچستان و طوایف سرحدی هندوستان داخل شود، که فلان یارقلی هم از طهران مأمور می‌شد به خلیج آمده مانع دخول اسلحه بود به محض ورود برادر مستأجر گمرکات شده تجار داخله و خارجه در روز روشن صنادیق اسلحه وارد کرده از ده تا سی تومان بخشش گرفته هزارها وارد کرده در مملکت ایران پهن می‌شد (چنانچه تا امروز هم چندان فرقی نشده) فقط وجود مأمور منع اسلحه فایده‌اش آن بود که وجه گمرکی اسلحه‌جات از اجازه گمرک منها و از کیسه دخل دولت رها و ملت ناچار گران‌تر خریده، سالی مبالغی طلا به کیسه آهنگران فرنگ می‌رفت.

آن وطن‌خواه ایرانی بی ملاحظه این‌گونه خسارت فعلی و خطرهای سیاسی دیگر، تمام کارخانجات فرنگ را فریب داده که می‌خواهم امتیاز دخول اسلحه را به شرکت شما از دولت ایران بگیرم و لازم است از روی دفتر خود تاکنون هرچه اسلحه از کارخانه شما به هر اسم و هر واسطه وارد خاک ایران شده صورت بفرستید؛ هر یک باور کرده صورت فرستادند همه را ترجمه و با مطالب لازمه کتابچه نموده به توسط مرحوم سید نصرالله مشیرالدوله برای شخص پادشاه فرستاد و دستور العمل داد که مأمورین امین به جهت ضبط اسلحه از طهران گسیل شوند؛ همین که به تمام نقاط وارد شدند، در روز و ساعت واحده دست به کار شده، آنچه اسلحه موجودی از تبعه داخله و خارجه است ضبط نمایند و بعدها قانون محکمی بگذارند و به دولت هم حالی کرده که، ضبط اسلحه موجوده خارجه را هم بدون تردید و ترس نماید؛ به واسطه این که چون دولت ایران چندین سال است که مأمور منع اسلحه دارد و رسماً دخولش ممنوع است، هیچ دولتی را نخواهد بود که در این موقع از تبعه خود حمایت کند (۶) به واسطه این که تبعه او به موجب قانون رسمی دولت ایران دزدی کرده است.

تا این جا هرچه از طرف آن وطن‌خواه که، شاید مانند نگارنده بود علمی بود و نقشه

برداشت مطلب درست بود و دریغا که برداشت مطلب از طرف دولت خطا بود و به توسط وطنی بنادر این کار را کرده و ریاست این مأموریت را به حاجی محمد مهدی ملک التجار محول فرمود؛ اگر چه نسبت به خیانت بعد درباریان آن بیچاره تاجر زاده خدمت کرده و ضبط نمود و تقریباً ده دوازده هزار قبضه تفنگ وارد طهران شد و روزی که بنا بود از لحاظ انور مرحمت پناه مظفرالدین شاه بگذرانند و به ثبت و ضبط ذخیره درآید، هر یک از درباریان در یکی از عمارات و اطاقها با عمله شخصی ایستاده مثلاً ده صندوق به ردیف وارد می شد، چهار صندوق به حضور همایونی می رسید، به علاوه آنچه را اعلیحضرت همایونی شخصاً حضوراً به آنها بخشید.

باز تا آنجا هم عیب نداشت، چیزی که وارد ذخیره شد و ربکی به دل تجار اسلحه داخل شد و آن وطن خواه که محرک اینکار بود تا اندازه [ای] امیدوار گردید و در صد بر آمد که هرگونه مطالب سودمند باشد، دستور العمل بدهد دریغا که شرح ذیل او را و سایر وطن خواهان را از همت انداخت.

شخصی از اهالی شبانکاره که بلوکی است دارای پنج شش دهکده محقر در حوالی خلیج در بوشهر سکنا داشت و تجارتش کلاً منحصر بود به اشیا ممنوعه از قبیل اسلحه و جوهر نمک و مال التجاره از گمرک دزدیدن را سرمشق دیگران کرده، حتی عمده سرقت او از شرکت الضمان فرنگیان بود که کمپنی بیمه می نامند و در بوشهر هم شعبه دارند و مال التجاره را ضمانت می نمایند، که از لب دریا تا هر جای فرنگ برود سلامت برسد و حقی بگیرند و در صورت خطر و تلف از عهده عین قیمت تمام تنخواه برآیند.

این آقای شبانکاره مکرر جل کهنه و گونی کهنه درهم پیچیده یکی دو لایی قالی رویش کشیده چهل پنجاه یا صد این گونه دفتر به نام قالی بسته از سان شرکت الضمان گذرانیده، سند ردو بدل نموده در قایقی حمل می کرده که با صاحبش بنده و بست محرمانه داشت و روانه کشتی می نمود برای اسلامبول و یا فرنگ؛ همین که قایق از خشکی رد می شد قایقچیان ماهر شناور به مهارتی که داشتند قایق را غرق نموده همین

که بارها تماماً به دریا می ریخت از حوالی کمک خواسته قایق مذبور را دوباره بر رو گردانیده به یک حال ظاهراً خرابی پس از یک روز مراجعت می کند بوشهر و حق صاحب قایق که لب دریا ایستاده منتظر بود ببیند قایق غرق شده و مزده به آقا برساند ساعت طلایی بغلی آقا بود.

در ایام ضبط اسلحه از اتفاقات چهل و دو سه قبضه تفنگ بیشتر در حجره آقا موجود نبود و ناچار ضبط شد و چون اصلاً این آقا هرچه مال التجاره و سرمایه در دست داشت مال دیگران بود، مگر آن چه به همین شرق دستها مدخول می کرده که ناچار پس و شک و پیش و فلک و پیاله غیبی با او شریک بودند و قلیلی پس از بهره یاران عایدش می شد خواست، که به بهانه ضبط اسلحه هر چه از هر تاجر داخل و خارجی در نزدش (۷) است بالا بکشد به نام ضبط اسلحه و بهانه مشروع به دست آوردن (چنان چه پس از سرکش هنوز ورثه مظلومش گرفتار دعوی شانزده هزار پوند شرکت دیکسن انگلیسی شد) خود را نعوذ بالله بلاتشبییه مثل امام بیمار ساخته در حالتی که همه می دانند روزی شش هشت مرغ کباب کرده میل می فرمود عصی زنان روانه طهران شد.

شخصی بوشهری که به واسطه تقاضت با ملک التجار به حق یا ناحق پیش از آقا مغضوباً احضار به طهران شده بود و دیده بود طهران بهشت بی آزاری است و کسی را با کسی کاری نباشد و عموم عقول درباریان را سنجیده بود، وجود این آقای ژولیده بولیده مونئیده را غنیمت شمرده عصی کش آقا شد و دربار ایران را تکیه شبیه تعزیه و اتفنگا بدست بند را نموده شاه گریزان از صدای رعد و تابش برق در زیر عبای سید بحرینی انصاف بدهید در این میانه چه کند.

به هر جهت شاه بی پول، وزرای بی علم خود را تقریباً یک کرور مقروض شرعی آقای شبانکاره دانسته همگی لباس عزا پوشیده با آقا به سینه زدن و محل پیدا کردن، که معمول ایران است مشغول شدند تا اخیراً رند عصی کش گویا تعارفی از دولت گرفت و

محل نشان داد و شاه و صدرات عظمی را از این غصه نجات داد فقط روزی که رفت قم، مشهد علی اصغر خان را بیاورد پنج هزار به او داد.

بلوک نه بلکه ناحیه نه بلکه ابکانه بلکه واقعاً ولایت نه بلکه حقیقتاً مملکت ممسنی واقعاً در سمت شمالی ایران را که از محالات زرخیز تاریخی ایران بوده (قلعه سفید و شعب بوان که از جنات اربعه عالم است برای دو نکته تاریخی آن جا بهتر شاهدی است) و سه رود خانه با عظمت به علاوه چشمه سار است بی شمار از اول خاک هفتاد در هفتاد فرسنگی آن تا آخرش طوری جریان دارد که بالطبع بر تمام اراضی مسلط است، که ابداً محتاج به حفر قنات یا بستن بند و سد نخواهد بود مخل قرض دولت بلاغت چهل و دو سه قبضه تفنگ اش اول به شرکت عصی کش و بعد شش دانگ هر گاه همان فالگیره به معمول قدیمی ایران در ثبوت ملکیت این گونه املاک اسم وقف بر حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - را بر آنها نهاد.

در وصف ممسنی بدون سرمویی اغراق همین بس که در صورت نظمی کلی در کلیه خاک فارس و اختیاری تام به رعیت دادن و کوتاه نمودن دست خوانین اشرار از رعیت جوکار بدون هیچ حاجتی به علم و آلات جدید فلاحتی در سال اول یک کرور وجه نقد است، خمس محصولات زراعتی به دولت خواهد داد و از این میزان عایدی زراعات علمی و بیسه و جنگل ها و معادن متعددی که دارد، به دست دانشمند غیور وطن خواه می آید.

فلسفه باید از محسوسات بگوید. این همه تفصیل که داده شد، برای این بود که، هر اقدامی علمی که تا هذه الساعه در ایران شده آخر دوا و آخر علاج بوده در هر شعبه کاری که بوده است و همان اخیری، آخر سم مهلک گردیده مطلب علمی بوده اساسی بوده برداشت غلط بوده اقتضا به دست نبوده فلسفه عملی نبوده (۸) وگرنه نگارنده را به امر دولتی و دشمنی با برندگان و خورندگان ممسنی و امثال آن نخواهد بود نه بیم دارم و نه امید، بلکه آنها را تمجید می کنم به واسطه این که اگر آنها نبرده بودند دیگران می بردند؛

باز اینها که اگر گوشواره می‌برند گریه هم می‌کنند و بانک ملی را که روح ایران بود و باشتیاق فوق‌العاده در اول وهله در هر دهکده پول‌ها مهیا کرده نمی‌گذارند سر بگیرد، در لباس امانت و پیشقدمی در حالی که روح ایران را در ضمن امتیاز نامه غلط آن سپرده بود.

(۹۵)

از گوشه و کنار پاره [ای] دانشمندان کتابچه‌ها ترتیب دادند در باب تعمیر سد اهواز و آن قدر دهان پادشاه را به یاد شکر موسم اهواز به آب انداختند و جرم‌های درباریان را به دیبای خوزی که از پنبه قلب به عمل می‌آوردند، آراستند که شاه بی علم را جداً بر تعمیر سد مهیا کردند؛ او هم اول دانشمند ایران را که میرزا عبدالغفار نجم الدوله بود با چند نفر دیگر به رسم هیئت مهندسین به جهت بازدید فرستاد از طریق بوشهر محموله آمده به لیره شیخ مضعلخان عرب که برای بقای خود راضی بر آبادی آن حدود نبود فریضه شده کتابچه ترتیب دادند مشحون به اشکالاتی و اخیراً ثابت کردند که تعمیرش محال است؛ در حالی که شالوده این سد یک رشته و سلسله کوه طبیعی است و با غایت سهولت تعمیرش ممکن است. دانشمندی صحیحاً گفت می‌شود دانشمند دیگر لیره طلایی احمر چشمش را خیره کرد چاره چه باشد جو بکند و نمک شاه چه کند وزیر بی علمی که، تمام همش بقای خویش است کجا فرصت تعمیرات دارد.

از آن طرف انگلیس با ملاحظه این که مال التجاره آنها از راه انزلی وارد بوشهر [می‌شود و] دیر به خراسان می‌رسید، محض رقابت با روس دیدند طریق اهواز به اصفهان و غیره اقرب است فشار آورده شط‌کرن یا کوه رنگ را به جهت عبور و مرور سفاین خارجه مفتوح کردند و نقطه اقامتگاه کشتی را که دهکده بود در قرب خرابه شهر اهواز بندر ناصری و آن طرفش را امینه نامیدند به نام ناصرالدین شاه و میرزا علی اصغر خان امین السلطان مرحوم، منافع دولت همین دو نام بود.

باز همان عصی کث فرصت را از کف نداد تمام اراضی آن دو بندر را تا مسافات

بعیده قبالة خرید از دولت گرفت از حدی به فلان و حدی به فلان، دولت هم چه می دانست، که محتویات این محدوده چند فرسنگ است و شهدالله و کفی به شهید به شخص او اسباب آبادی اساسی آنجا را فراهم کرد و مخارج نموده و زحمت کشید و آباد کرد در خرید هرچه شد با خواب بودن ملت که احدی اقدام به این گونه امور نداشت این آدم با کفایت اقدام کرد فقط مضعلخان به خلاف خبر علیخان سردار ارفع حالیه که پس از برادرش آبادی کرد تا مدتی با بوشهری کشمکش داشتند و مانع از تعمیرات او بودند، تا اخیراً از این نمد کلاهی هم به آنها داد و بلکه دولت علیه عمارات گمرکات بندر بوشهر و خیلی اراضی دیگر را به این آدم کافی اعطا فرمود که فعلاً هرچه مال التجاره در آن انبارها ضبط گمرک می شود، تجار گمرک و عور پرداز کرایه و حق زمین می دهند. (۹)

ایضاً حاکم بوشهر یکی دوزد و خورد در کناره خلیج با طوایف حوالی آنجاها کرده دولت علیه به توسط همان آدم کافی قابل مخارج قشون کشی خوبی به خرج او محسوب داشت و اخیراً همه ساله مخارج قشون کشی محل دخل مخصوص شد و ناچار بهانه هم لازم بود که فلان خان یا شیخ عرب را یاغی قلم بدهند، تا قرعه فال به نام شیخ بندر لنگه بیفتاد و او را مستأصل کرده، تقریباً پنج کرور ملک دایر معمور خود را گذارده و فرار کرده مخارج قشونی در این نوبت خیلی شد دولت مقروض گردید باز محل لازم شد همان املاک را قباله کرده به اسم حاکم و همان آدم اعطا کرده و طولی نکشید میانه این دو نفر به هم خورد و حاکم مقروض آدم شد و به علاوه نصفه املاک مزبور را که به شریک برگزار کرد خانه نشین خود را هم فروخته و به او داد؛ ای کاش تمام ایرانیان امروز به همین کفایت بودند در جلب اشغال عمومی ای کاش همه می توانستند بیست تومان بدهند کیف کاغذ دریا یکی بیچاره را سرقت نموده به او بدهند.

مسئله جزیره هورمزد قرب بندر عباس که کلاً معدن گل روغنی و کبریت و نمک و

غیره است و در اجاره تیولی این آدم است و از منافع سالانه آن که محصولاتش با طلای فرنگ مبادله می‌شود و ممکن است هشت سالانه چنان استحكاماتی در آن تنگه دریا بنا کرده که اعظم سد حافظ تمام خلیج باشد به مساوی همان استحكاماتی که انگلیس در جبل الطارق و عثمانی در باسفور دارد گذشته عجب است که در این چند ساله مشروطیت هر وقت در شورای ملی سخنی از آن در میان آمده، آتش خاشاک بوده و فوراً خاموش شده و گویا مقصود فقط به گوش ارباب رسیدن بوده است؛ عجب است از این کفایت که باز این جلب مسروقات در مرکز آنجا و بلکه حاکمی به جایی نمی‌رسید مگر توصیه از او به سر و کلا او بگیرد؛ خواهی فرمود اگر همه سخنانت مانند جزیره هورمزد است فایده ندارد چون که امتحان کردیم صرفه نکرده، می‌گوییم به توسط که امتحان کردی البته اداره گمرک می‌گوییم این همان اداره است که یک کروور پول فقط از فروش تمبر اظهاریه فروخت به خرج تو نیامد از روز تأسیس آن تاکنون به حساب یقین چهار کروور اسلحه از هر قبیل با میلیون‌ها فشنگ اقل کم در خلیج ضبط کرده و عشرش عاید دولت نشده، زیر هر کاسه نیم کاسه است.

والله این آدم کافی ابدأ مقصر نیست کدام دانشمند و بلکه جاهلی مانند نگارنده است، که نظایر این مراتب را در حدود وطن خود در کل ممالک ایران سراغ ندارد؛ دریغ که آزادی قلم در این روزها بسی کمتر از سی سال قبل است، والا از قبیل این گونه غلط کاری که ناشی از عدم فلسفه و عمل بعید است و بدون هیچ دغدغه و دیناری مخارج است ممکن است همه را بر گردانید از تمام نقاط ایران می‌گفتم انسان وقتی که تصادف می‌کند به این گونه امور ویژه از طرف کسانی که نخستین تربیت یافته و دارای تصنیفات و تألیفات مهم اند و بلکه پشت و پناه آزادی طلبان به‌شمار می‌رفته‌اند، هوش از سرش پریدن گرفته و به کلی میهوت می‌شود، دانشمندی مانند مرحوم نجم الدوله با جامعیت علمی مأمور بازدید سد می‌شود که حیات جنوب متصل به دریای ایران بسته به آن است، آن‌طور می‌نویسد دهان را باید هزار بار با آب گلاب شست و گفت مورد

میرزا علی خان امین الدوله مرحوم صدراعظم می شود مشتی اشرفی به شاه می دهد، که همان شب صرف شنا و شلنگ کارخانه حریر بافی مردان یهود می شود بلوک دشت لشات رشت را می برد باز هم چاره چه باشد که بکند و نمک آوخ که نمی توان گفت ناگفته و اهرمن مراگفت والا سراسر اعمال را چنان تشریح می نمودم کانه با همه بوده ام برای نمونه (۱۰) همین دو نکته از شرق و غرب ایران کفایت است و اشاره از وضع حالیه لازم است.

(۹۶)

سالها زحمتها کشیده آزارها دیده از هر کرانه از سمت هر دانشمندی تیر دعا به آسمان عظمت وطن رها شده باشد کزان میانه یکی کارگر شود از زشت گو و زیبا نویس همگی در آن عهد یگانگی داشته، همتشان بیداری ملت بود، عالمی انقلاب طلب مانند جمال الدین که دارای فلسفه علمی بود فقط مترجمی بی باک مانند ملکم خان ارمنی که تا اندازه بس شایسته بصیر به اقتضای ایران بود و می توانست ترجمه را مناسب حال ایران نموده و از راه فلسفه عملی مقصود را به دست بیاورد، اگر چه تند نویس و فحاش بود و مانند مردم خواب هولناک دیده کور و روشن نمی کرد و همین خوی ناقیلسوفانه او در آغاز سخنان و مکاتبات عالیه سیاسی او مانع انجام مقاصد خیلی بزرگ شد و اگر نه بسی پیشرفت می کرد، بیشتر از سید که قلم نداشت، منشی غرابی مانند میرزا حسنخان که به ملاحظه خدمت در وزارت امور خارجه در گاه گاهی و از قبیل آن کسی بودند که وجودشان به گونه دانه پاش بود، همگی صدمات دیده تا اخیراً سید مسموم و میرزا حسنخان در زیر درخت فندق مقتول و ملکم خان مدقوق به غصه بد برداشتی دوره نخستین مشروطیت در گذشتند؛ نقص سید رد فلسفه عملی برای آن زمان که جز خاکپاشی و بذر ریزی امید مجال عملی نبود با میرزا ملکم خان هر دو محل ایراد نبود تنها؛ علم و ترجمه لازم بود، که کاملاً از عهده برآمدند و دیگران و غیره و غیره همگی تخم افشانند تا مشروطیت ایران به واسطه پوسیدگی کهن زنجیر استبداد به اندک

جنبشی ملی به دست آمد.

جوانی تربیت یافته پاک سرشت و وطن پرست، لکن فلسفه مدن اقتضا و مناسبات
مشناس، بدون این که عین نسخه یکی از دول متمدنه یا ترکیب کاملی از کل به اقتضای
زمان و مکان نموده باشد، که اساس قابل همه گونه جرح و تعدیل و تکمیل باشد، به
طور سهولت ترجمه ناقصی کرده، قانون اساسی نماید و به امضای همایونی رسید، در
حالی که به استثنای امثال مترجم باقی ملت به کلی از فهم جمله مزبور عاجز بودند؛
عجب است، که بعد هم که سنگر را پیش برده و فرصت اندکی داشتند، متمم آن را به طور
تکمیل نوشتند، که به منزله اصول و امهات و لوده کل قوانین باشد، لکن هرچه بود آیات
ابتدایی بود و خوب و گویی صاحب دعوی بر خواست و ادعا کرد و مدعی را ثابت
نمود و عامه ملت هم در نخستین ندا لبیک گویان کتاب قانون اساسی را پذیرفته و
همگی مومن به آن شدند با یک قلب پاکی، یک فطرت تابناکی یک صدا خروش و صد
دریا جوش کیان و چه نمونه مردم همان ها که معدن جواهر ترقی و مفاص لآلی عمران
هستند، یعنی به استثنای عمال پوسیده و اعیان خوسیده^۱ عامه ملت زحمت کش که در
جنبش نخستین چنان جوشی زدند، که نفس در گلو و زبان در کام آن عده قلیل خشک
شد و گمان کردند اگر فی الجملة جسارت به مشروطیت نمایند، آسمان به زمین
می چسبد.

دریغا که نقصان قانون اساسی و نقصان فلسفه عملی و یدی برداشت امور کار را به
جایی رسانید که، هر بچه مستبدی ده خلیفه مشروطه را گلیم پیچ کرده و ملاک نمود و
دید ابداً آسمان به زمین نیامد و بلکه بالاتر رفت و فضا را برای جولانیدن خویش چنان
وسیع یافت، که محتاج به گلیم و ملایمت نشد و روزانه آشکارا (۱۱) دار می زنند،
می سوزانند، ناموس می برند، بلوکات و شهرها غارت می کنند و بلکه حاکم دوره تجدد
شهر، بهبهان را با توپ یکسان زمین می کند؛ چرا برای این که مردمش به یک نفر حاکم

۱. خوسیدن: خشکیدن، درهم کشیدن (لغت نامه دهخدا، ج ۷)

شیرازی مستبد همان را گفتند که اصفهانی به ظل السلطان گفتند. همان را خواستند، که کل ایران از شاه خواستند سردار اسعد بختیاری مراجعت از فرنگ برهمز رسیده تلفون کرده به اهالی بهبهان که برای نجات ملت به طهران می‌روم، شما هم شهر خود را در تحت نظام مشروطه بیاورید، طایفه‌ای قنواتی که دو ثلث سکنه شهر بودند لبیک گفتند و طایفه بهبهانی را از آن تاریخ مرحوم غلامرضاخان آصف الدوله که، شیراز بود به جان قنواتی انداخت، که عموماً ملت واحده بودند؛ یعنی ملاک و زارع و تاجر مملکت هستند و آوازه عدل شنیده بدون علم به امور ساختگی بی ساحت عاشقند و در واقع رجال مرکزی بهبهان را خراب و کوهگلو به قطاع الضریق را آزاد کرده، خدا گواهد است ده پانزده ایل و طوایف خورد و کلان کوهگلو به آرام‌ترین ایلات ایران بودند و محققاً می‌توان ده هزار قشون پیاده و سواره از آنها گرفت که، با چهل هزار سایر ایرانیان و یکصد هزار خارجه محاربه کنند و فاتح شوند؛ دولت انگلیس دوازده سال با مشتی طوایف افریدی سرحدی هند جنگید و پیش نبرد ما این گونه قشون داریم و خودمان فاسدشان می‌کنیم و هنر را منحصر کرده‌ایم به بدی گوئی.

روزها و ماه‌ها در این دو ساله آب را بر آنها بستند، زن و مرد و طفل در گهواره آنها را هدف گلوله الوار قطاع الطریق که همان حاکم مستبد دعوتشان کرده ساختند؛ هزارها نفر اناث و ذکور از بالغ و نابالغ از آنها تا هذه انساعه مقتول و چندین بار محلات شانزده گانه آنها مغلوب شده، بهبهانی هم به همین درد مبتلا بوده.

تمام سیاسی نویسان عالم اقرار کرده‌اند، که در هر ملت جاهلی سررشته پیشرفت در امور مملکتی به دست همان گروهی است، که مصدر خدمت و در کار عاملی بوده‌اند و به همین وسیله آن یک نفر حاکم مستبد قنواتی را مصدر شرارت قلم واحد مسلم است سرباز و سوار و توپچی ساخلویی هر جا هم تابع عامل است از مرکز هم زره و زنجیر نیست نان می‌خواهد رئیس و مروس تلگراف‌خانه‌ها هم کلاً شغلشان فساد در ملک است، مگر قلیلی رعیت هم وسیله تلگرافچی و غیره فریبی را ندارد؛ نان فوج هم به او

محول نیست، اگر خبرنگار یا راهگذر گدا و قلاشی باشد، باز حاشیه نشین بزم میرزا جعفرخان مبین السلطنه حاکم نوکر نظام السلطنه است.

به این ترتیب قنواتی را گفتند حامی بختیاری است، قنواتی را گفتند برزگر جوکار است و حق ندارد حاکم مستبدی را که خون آنها را مکیده است پرستش نکند. عجب است، که عین این عبارات را جریده به نام مقدس درج می فرماید و هیچ ملتفت نمی شود که بختیاری چه احتیاجی به جوکار دارد. هیچ تفکر نمی کند، که عین جوکار بودن وکیل بر حقانیت و مظلومیت آنها است چه بگویم به روزنامه [ای] که هیچ ندارد. آن حاکم مستبد برای این که ثابت کند بستگی رعیت را به بختیاری خود را آشکارا به قشقائی بست و بر ایالت جلیله وقت به توسط ایلخانی قشقائی امر را مشتبه کرده با سواره قشقائی (۱۲) حاکم بهبهان گردید و به محض ورود شانزده محله شهر بهبهان را که لاجرم الا المشروطه گفته بودند، به توپ بست و در عقب نهب و غارت کرده و اکنون اگر شل و کوری به جا مانده، به اسم مالیات کل گرفتار شکنجه اند؛ خوب هم که بشکافی نه حکومت مقصر است نه ایالت کل، بلکه در اقصی گونه جنوب به دولت و ملت حرمت کرده اند، به وظایف انتظامیه خود رفتار نموده اند؛ پس از دو سال زد و خورد و ایران را به صدای غوغا پر کردن دولت اسکات شورش خواسته ایالت هم در شهری که قوای دولت مرده بوده، زنده کرده منتها ملت بی علم است، هیئت حاکمه از هر جایی اطلاع، لار و محله یهود را چاپید؛ ابدأ هیئت حاکمه نفهمیده محرک کیست بلکه محرک خودشان هستند.

باقی به سمت رامهرمز فرار کرد و از قرار خبر صحیح خیال عماره بغداد و بصره را دادند و اراده بس و خیمی چرا نکنند چرا نروند با صدماتی که والله از صدها یکی را تحریر داده ام.

شرح آن اراده و خیمه این است که این طایفه قنواتی و بهبهانی از شیعیان مظلوم بوده اند، که در کوفه به واسطه ظلم عبیدالله زیاد تاب نیاورده بصره آمده اند، از آن جا هم

باز قبول ظلم نکرده در حدود مایه هشتم هجری پاره [ای] به اهواز و عربستان ایران و جمعی قریه بهبهان شهری ساخته، سکونت اختیار کردند و در سلطنت صفویه به واسطه تعصب در تشیع بسی محترم بوده‌اند؛ در سلطنت قاجاریه دوباره قریب سی هزار نفر آنها به حدود بصره رفته و تا سی سال قبل باز خود را تابع ایران دانسته، با آرزوی و اشتیاق از حد فوه و قصبه و ابوالخصیب بصره آمده‌اند، تذکره می‌گرفتند و همین که هر روزه بچه طماع شه بندر شد و عثمانی خورد خورد قوت سیاسی گرفت، اکنون دست شه بندرهای جاهل ایران به کلی از آن سی هزار نفر تبعه کوتاه است؛ حال آن که این سی هزار شیعه در خاک عثمانی در بصره تنها بهترین آلات عماله به جهت این ایام ایران بوده و هستند، هرچه او از طرف شرق می‌کند اینها از طرف غرب کرده و خواهند کرد (بهترین شه بندری مانند حاجی رضاخان نصره الوزاره را معزول کردن و فرزند رشید تربیت یافته ناگرسنه او را که نام محمد حسنخان دارد بیکار گذاردن همین ملت فروش را ثمره ندارد).

و نیز این طایفه اول کسی بودند که نه ماه با محمود افغانی جنگیدند (با این که اصفهان پایتخت و فارس و غیره را تسخیر کرده بودند) و شکستی به آنها دادند که از خجالت شب وارد اصفهان شدند و همین وطن پرستی قنواتی و بهبهانی علت بیداری اغلب جاها شد تا ناوری ظهور در جلد دوم تاریخ منتظم ناصری بخوان که همین رعیت جوکار وطن پرست افغان را شکست داد و دیگران افغان را دعوت کرده و اراده تسلیم نداشت. با سابقه وطن پرستی و لاحقاً مشروطه خواهی و خواب بودن امنای دولت و آن گونه تلگرافچی و نبودن پست و انقلابات طهران و بدتر بودن حال شیراز که کرسی ایالات و توپ بستن به محلات یک همچو طایفه غیور زاده وطن پرست مطیع مشروطیت و آن همه قتل و نهب و غارت (۱۳) ناچار شده‌اند اراده و خیمه خود را به فعلیت آورده، به سند عجز هیئت حاکمه ایران نگاه‌داری جان و مال تبعه به حقیقت واقعی رعیت و همان را به منزله دستخط استعفاء شمرده‌اند و مستمسک تابعیت قدیمه و به عنوان تملل حالیه

قهریه هم طایفه‌های خود تبعیت عثمانی را قبول نمایند؛ این اخبارات را تک تک از اهالی شیراز می‌شنوم و به کلی از جزئیات حالات بهبهان بی اطلاعم. کسی که اطلاع از زاویه جنوب ایران دارد، می‌داند که عربستان ایران و حومه و شهر بهبهان نصف و دو ثلث آن قنواتی بهبهانی آب و زمین احیا کرده‌اند (چه خواهد شد نمی‌دانم).

حال کل گرمسیرات و سرحدات فارس از شهر لار که دولت‌خانه ایران و فارس در تواریخ تا شهر شیراز تماماً بدون کم و زیاد درباره رعیت جوکار نسبت به احساسات مشروطیت و حکام و عمال دوره مشروطه اولی و حالیه و مستبدین محلی و بی باکی روسای ایلات و شهری بعین حال پریشان بهبهانی و قنواتی است، بدون کم و زیاد منتها، پاره [ای] در حکیم خبه شده‌اند، بعضی به شمشیر و آتش آز و حرص و اغتشاش هرروزه و سد طرق لار در استبداد صغیر به توپ بسته شد، بهبهان در بحبوحه مشروطیت و نایب السلطنه عالم معهدا حاکم اگر اجرا داشته باشد، بهتر از بی اجرایی است و لو به اشتباه باشد. افسوس که قوانین حکام بیچاره هم اگر صاحب اجرا باشند، به واسطه اشرار عیانی هر شهر و پارتی بازی مرکزی، خنثی می‌شود والا حاکم با اجرا اگر یکی را اشتباه کند باقی را نمی‌کند.

انصاف می‌طلبم رعیت اگر معصوم باشد با این صدمات می‌تواند نام مشروطه را بشنود مستبد اگر مورچه باشد خوفی از سیاست دولت خواهد داشت نه والله؛ یک لقمه نانی یا ثبات فلان اداره یا وکیل یا مدیر یا وزیر اهمیتی خاصه اگر دو سه کلمه ترجمه تواریخ انقلابات را هم خوانده باشی، به حال خوش تکیه به صندلی داده با دماغ تر سیگار کشیده صوفیانه می‌گویی آری وطن خواه باید از جان و مال بگذرد، خبر از عموم رعایای مظلوم معادن زرخیز مملکت نداری، که چگونه در زمستان و تابستان عور شده برای یک لقمه نان کباب است؛ سوزنی به خود فرو کن و دشنه [ای] به دیگران و فلسفه صوفیانه برای رعیت جاهل عاشق عدالت صاف اگر غیرت داشته باشی تو که دم از علم

می زنی، باید خون گریه کنی. اگر تو را فقط از کار عزل کردند ولو اول جاهل باشی و اول عالم را به جای تو بگذارند، بدون دستبرد به مال و ناموست و اول مستبد نشدی آن گاه می توانی عامه رعیت را بی حس بگویی و مصادر امور را با حس بشماری و اصلاحات را در عزل حاکم و وزرا را بینداری تو که آیین نداری والا شاه را قربان می رفتی مهربان می شد همراه می شد به فحش که نمی شود همراه شود.

سابقاً هر وقت فشاری به ملت می آمد، تظلمی به مرکز می شد صدر اعظم مطاع الکلمه نوعاً بود که جواب رطب و یابسی می داد و اغلب به مقصود می رسیدند و رفع ظالم می شد و در واقع طبایع ایرانیان به این گونه جمهوری شورشیانه عام البلوی خو گرفته بود، حالا به دو هزار اداره پرهیز و صندلی تظلم می کند. (۱۴) و مانند کوه هم عیناً صدایی به آنها به جواب بر نمی گردد؛ چرا به واسطه بی علمی مبادی امور، به واسطه فلسفه عملی مدانی علمای مصادر امور، به واسطه بدی برداشت، به واسطه بی نظامی کارها، به واسطه ترتیب ندانی، به واسطه گنگی و نقصان قانون اساسی، به واسطه فراموشی اصول مملکت داری، به واسطه تمیز ندادن درد کارها و ندانستن علت دردها، به واسطه عداوت فطری جاهلانه با علما و دانشمندان و عدم آزادی قلم چیز فهم و آزادی مطلق سنان قلم و شراره لسان فحاشان و هتاکان و تنزه وجود علما از دخول در حوزه بی حیاهانی که شغلشان فقط نعلبندی است و در محکمه طبابت باطنظنه جالینوسی جلوس کرده اند و مطلقاً به واسطه این که هیئت حاکمه و کل شعبات ممالکی آن بدون استثناء بدبختانه گرفتار دفاع شخصی هستند و پاره [ای] به ناچاری و گروهی عمداً نمی خواهند بدانند چه به روز تنوع می گذرد منکری باش دو ساله گذشته یا شش ساله مشروطیت ایران حساب کن، چقدر موجب اعضا و مستخدمین و اثاثه و ترتیبات وزارت معارف به تنهایی شده و آیا ترتیب یک مکتب خانه عمومی که میزان باسوادی عموم را سرمشق معین باشد داد، آیا کدام کتاب را به جهت سبق مکتب خانه های عمومی معین نموده؛ آیا کی و کجا اعلان عمومی به علما داد که کتب و نظام درجه را

ابتدایی مواد عمومی محل حاجت است و به هیئت علمایی تمیز که جزو وزارت معارف است مصنفات و آرا خود است بفرستید؛ پس از امتحان و انتخاب فلان مکافات مستقیماً یا به طور غیر مستقیم داده می شود خواهی باز صوفی شد و گفت دانشمند باید تکلیف خود را به عمل بیاورد؛ راست می گویی لکن تو که پول و ریاست می ببری خواهی و طلب کنی و خود را محتاج بدانی که صاحب کتاب و صاحب رأی بداند، که نوشتجاتش لفافه سیگار نخواهد شد و زنده است که بخواند تمیز بدهد در صورت مناسبت کتاب او را به نام کتاب رسمی مکتب خانه موشح بدارد، که مردم مجبور باشد طبع کنند بخرند بخوانند رأی او کذلک والا من هم در قلّه کوه و شکاف مغاره نشسته نام خود را وزیر معارف گذارده، البته گناهم منحصر است به همان نام دروغی و امصیبتا از نام راست و اعمال سراسر گناه. (۱۵)

(۹۷)

سوار جدید، پیاده جدید، قراسوران جدید، گزمه جدید به نام پولیس، ائانه جدید به جهت ادارات جدید در هر جا از کم و بیش گرفته شد و همه لازم بود و همه درست بود، البته باید از این بیشتر و بهتر گرفت و کرد، لکن چون کارها از روی نظام هست، هر چه از این گونه تازه ها بیشتر شد مستحیل گردید به مواد فاسده دیگر و سرمویی فایده از این پولیس و سوار و غیره عاید نگردیده و با حالت حاضر نخواهد گردید، مگر افزودن خرج بر خرج تا به جایی که سر به هم آوردن بودجه و بلکه ادامه آن از طرف کابینه به مجلس محال است و باعث خجالت؛ عجب اینجاست که پولیس و سوار و اغلب مخارجات جدید [ای] که برای رفع بدل پوسیده آنها بوده، ابداً دیناری را از محل های سابقه و مخارج گزاف آنها که تیول موروثی گردیده، نکاسته است و همان موجب وجیره و علیق ها و مخارج تعمیرات و غیره سابقه را با کمال حیا و عصمت و کرون بلندی می گیرند؛ کل اسلحه جات و ائانه و آلات حربیه سابقه که ذخیره و لایات را بردند و فروختند و باز ذخیره چیان بی همه چیز مانند هر چی در آخر اسم داری موجب می برند.

اساس ماليه تغييری که پیدا کرد همان مواجب گزاف به مستخدمین وزارت ماليه و سایر وزارت خانه‌ها و شعب ادارات فرعیه آنها است در هر ولایت و ایالتی بدون سر مویی حدت مفیدی بلی به عوض این که توجه وزارت ماليه به جلب فواید هنگفت در معادن مسروقه خوابیده بلکه اشاره شد بنماید بدواً مشتی سید و آخوند می شوند فقط برای اینکه در فرنگ چنین کرده اند راست است هیچ حقوق. [...]

در داخله خود پیشکار جدید به جهت هر جا معین نموده ولو منشی زاده یا تاجر و دهاتی زاده باشد، از مرکز هم کمال تقویت بدون توام بودنش با مفتشین پی در پی درباره او می شود؛ خاصه اگر از بستگانش در انقلابات مرکزی سرخورده عمداً خراشیده باشد و بگوید سر مرا مستبدین شکسته اند و به این بهانه موقع جزو موقع مجاهدین به شمار رفته و به عضویت شورای ملی انتخاب شده باشد و با هر یک هم یکی دو نفر باهم مدیر و معادن ماليه گسیل داشته، فقط به همین دلیل که علامات هندسی و چند صفر مراتب حساب مکتب خانه می داند و دفتر دارست و دریای علم دستور العملی هم چاپ شده همراه دارد که شخص به مجرد قرائت آن گمان می نماید این پیشکار ماليه فرشته باید باشد، که قبول این قوانین صحیحه را در حضور خدا در عرش عظمت الهی کرده و فرود آمده و ملایک غلاظ و شداد دربار باری تعالی رارقیب و عقید خود می داند اگر چه آن دستور العمل به اندکی ملاحظه روشن است که سرتاسر ترجمه است، باشد باز قانونی است آدم را خوشحال و امیدوار می کند.

به فاصله روزی چند پیشکار می بیند باید فکر پیش آمد خود بود که از مقام منشیگری بدون استحقاق حساب دانی و اندک بصیرتی پیشکار مالیه ایالتی شده، ناچار پس از این باید وزیر مسئول بشود به تحمل ظاهری هم لازم است وانگهی شاید به کلی دیگر در کار هم نیامد فوراً با مفسدین تملل می کند و در اخذ مالیات هیاهویی برپا کرده تا به مقامی، که آن چه کاردش ببرد اخذ عمل نماید، هر ساعت هم احکام جدید از مرکز می خواهد و نظام تازه دستور می دهد، لکن اجرای هر قانون و هرگونه

نظام نامه به شکل و صورتی می دهد که مناسب مقاصد شخصی باشد. (۱۶)
همین که دید دیگر چیزی عاید نمی شود از در دیگر داخل شده با دهندگان مالیات طرح سازش انداخته، هر روزه تصدیق بر تصدیق است، که برای آنها نوشته به مرکز مخابره می شود تا وقتی که حکم مدارا و تخفیف و ملایمت با ملاک غارت شده از مرکز اخذ کند.

در این مقام بازار اجرای حکم مرکزی درباره بعضی دون بعضی رواج پیدا می کند، واسطه وسیله دوستان محارم در کار تعیین قیمت و پرداخت مبلغ معین می شود، طلا، نقره، مس، آهن پاره، جل اسب، قالیچه، گلیم، سجاده، قلمدان، جلد قلمدان، قلمتراش، کارد مطبخ تا برسد، به جوراب و کفش و کلاه؛ سراغ دارم یک نفر مفسد پولتیکی متمول پنجاه هزار تومان از گذشته و حاضره مالیات مقروض بود یک اسب پیر عله برسی داده مفاصای نیابد و نقصان ندارد گرفت.

حقوق دستور العملی هم بازار ثالث است که باز می شود آن هم دو جور متاع دکان است: یکی حقوق سواره و قراسوران و امنیه و نظمی و پولیس و از آن قبیل است که غالباً وجود ندارد و عدم وجودش از کفر ابلیس و ایمان ادریس آشکارتر است و ناچار برنده و خورنده آن باید در حضور تمنای پیشکار تسلیم صرف باشد. دیگری حقوق اصحاب دعا و مستمری خوران است؛ اینجا هم بهانه بودن و نبودن در دستورالعمل مرکزی است یا اگر مثل وظایف سرکاری است که جزو ندارد در دستورالعمل بهانه بودن و نبودن در ثبت فلان محرر برات نویس است، هرچه صاحب حقوق بگوید ثبت دفترخانه و بروات سنوات ماضیه موجود است، پذیرفته نمی شود به محرر هم سپرده است که، بگوید هست و این جماعت حقوق خوران اگر ارباب فحش و لعن و تکفیر و میج پاگیر باشند، به حق خود می رسند و بلکه بعضی بدون سابقه حقی دارای حق می شوند و سایر مردم با عفت اگر چه یگانه دهر و از حیث مجاهدات دوران وطن هستی خود را از کف داده باشند و از هفتاد سال متوالی دارای حقوق باشند، به کلی

محروم می‌شوند، زیرا نه قلاشند که فحش بدهند نه گناه عظیم رشوه را مرتکب می‌شوند، نه تازه از کسب پدری سرمزارها قرآن خوانی به عضویت انجمن ایالتی انتخاب شده و جلوس دارد هر چه ملت فریاد بزند سوختم محض پنجاه تومان وظیفه جدیدی بدون رأی بدهد که انجمن باید مداخله نکند، در حالتی که حکم صریح وزیر مالیه دست ملت است که حتماً باید به توسط انجمن وظایف سرکاری به عدل راجعه شود چه کند به جای بخیه پیرهن کردن بند اشرفی لازم است.

مستوفیان قدیمه که مسلماً اطلاعات در مالیه وطن خود بیشتر از سایرین دارند، امروزه ما اداره مالیه نداریم به توسط ایشان می‌توان خیلی کسب اطلاع کرده صف کشیده بی‌کار نشسته، هر یک هم به اندازه وسعت به علوم خود دو سه هزار الان حقوق مجانی می‌برند، لکن بی‌کار از آن طرف هر روزه بچه غیر مراهق حساب مدان بیسوادی را آورده مواجب ماهوار اداره داده فقط برای این که به همین راضی است که از پشت دکان بقالی برخواسته مستخدم دفتر شده و صرف نظر از وجه مواجب می‌کند و هم چون تازه کار است، سر به اعمال شخصی پیشکار نمی‌برد و نمی‌فهمد. (۱۷)

معاون هم که بچه غیر مراهق و لر چیز ندیده و انگور نورسیده می‌ناب و محبوب بی حجاب او را از صحبت صغیر و کبیر کفایت است، مدیر یا معاون دوم که لله درب فلان خانه بوده، چه تقصیر دارد کلیه نمی‌خواهم پست و بلندی نژاد یا دیو سیرتی و فرشته خوبی احدی را بگویم که محل ایراد آزادی طلبان و تجدد خواهان باشم، بلکه می‌خواهم وضوحاً بگویم، که ترتیب اداره از روی قانون درست و نظام‌نامه مناسب باید داد، به طوریکه اگر نسناس فرنگی و خناس زنگی، رئیس و مدیر و معاون بشود، نتواند پیشیزی پس و پیش نماید؛ یا فرزند عالم خود را بر فرزند عالم تر حمالی در موقع رجوع به حدیث ترجیح بدهد و هر اداره دارای چنین اساسی محکم شد، البته آیات کتاب مقدس مشروطیت را به کار بسته و از ناحیه اعمالش نور امانت و دیانت روشن است، والا «والذین خبت لا یخرج الا» فکذا پیشکار هم پس از ختم اعمال شخصی دست

روی دست نهاده، می‌گوید من که سند به دولت نداده‌ام مالیات دادند می‌گیرم ندادند به... ما هنوز یک کاری را اداره نکرده‌ایم و بلکه نمی‌فهمیم، که اداره کردن یعنی چه و طریق فلسفه عملی آن کدام است، منتها دانسته‌ایم، که پاره [ای] کاغذها را باید بر صدورش به کلمات فرانسوی موشح داشته، مدیر هم فقط شأن امضای خود به حروف فرنگی را دارد تنها دانسته‌ایم، که اجازه و استجاریه مملکت غلط است، که باید حاکم و پیشکار و رئیس و مروس هر اداره [ای] را مواجب داد؛ بله باید مواجب داده درست است، لکن آن وقت یک حاکم بود و یک فراش‌باشی را هزار حاکم است و هزار باشی. لکن هیچ به یاد داری که در ایام استبداد، هر حاکمی پس از راضی داشتن شاه تا قانون چپی ملزم و مقروض مالیات مختل می‌شد یا پیشکار مالیه با او بود که او ملزم بود و حاکم ملزم او بود و هر دو خود را مدیون و ملزم مالیات دانسته به محل رفته، جان بازی نموده مالیاتی وصول می‌کردند و قبل از روانگی هزار گونه تعهدات و شرایط دولتی را بر ذمه می‌گرفتند و پس از عزل، اگر دیناری باقی مالیاتی داشتند فراشان قرمز پوش درب خانه آنها را نابود کرده و می‌گرفتند.

البته انگار غلط بود ملت و مملکت نباید به مردم شهوانی اجازه و مقاطعه داد، لکن به همان کار غلط همه ساله دولت عایدی معینی داشت و از این کار و دست که واقعاً باید حکام را مواجب داد عایدی مفقود شده.

عجب است که کار به جایی رسیده که دولت مواجب می‌دهد به عکس سابق و به علاوه به عکس سابق، حکام همه گونه تعهدات و التزامنامه از دولت می‌خواهند و می‌گیرند که تمام آن تعهدات به عبارة اخیری ابطال کل شرایط مشروطیت در تمام قلمرو آن ولایت و یا ایالت و از روز حرکت حاکم تا دوباره حرکت برای مراجعت همه روزه بر ناز و تدلل خویش افروخته و شرایط و قیودات تازه به دولت پیشنهاد می‌کند؛ هیئت حاکمه اداره مفهوم بی اطلاع صرف از هر نقطه هم آن به آن بر ترسش افزوده است و قبول می‌نماید نه تنها به واسطه آن دولتخواهی بلکه رد و قبول هر پیشنهادی برای (۱۸) قطع

سؤال و جواب است، که وزیر یا هر کس طرف آن مذاکرات است از این اشغال آزاد شده به فراغ‌بال مشغول مدافعه شخصی بوده موجبات بقای خویش و اضمحلال طرف خود را فراهم کند.

این حکام مواجب خوار که به صورت ظاهر شرایطی که نموده و سند گرفته‌اند، دولت مسئول آنها نیست و در معنی بر حسب قانون مسئولیت حکام هزارها مسئولیت دارند همین‌که به نقطه مأموریت می‌رسند خود را امیر و محل را امارت مستقلی شمرده تمام حالات مقاطعه کاران امرا ایام کیان را تمنا دارند، که مرکز در دوره اجاره داری بهره آنها نبوده است، از قید وصول مالیات و سایر مطالب هم آزاد و برکنارند و عزل و نصب آنها هم بر ندار هیچ یک از فصول نظام نامه آنها نیست، بلکه اگر انوشیروان عادل یا فیلسوف کاملی باشند، غالباً بی‌موجبی قانونی عزل می‌شوند و اگر دشمن‌ترین مردم به اصول قانونی باشند، فقط سیاستی که درباره آنها جاری می‌شود کلمه عزل دو روزه است و باز همان بر باد داده اصول قانون و خراب کننده مملکت و ملت که قصورش از حیث قانون و از حیث اخلاق به اندازه سوختن است، برخلاف انتظار عارف و عامی حاکم استرآباد می‌شود که اصل نقطه توجه سیاسی دولت روس است.

عجب است که با این وضع حکومت که عملاً و ترتیباً امارات مستقلة است، قحط الرجال هم شده و اول شخص امروزه هرآن در اول نطق خود در شورای ملی نبودن اشخاص و کناره جویی حکام سابقه را شکایت فرموده، اگر چه تفاوت اشخاص را خاصه امروز نمی‌توان منکر شد تا اندازه لکن ندانستم، که مثلاً اگر فلان شاهزاده که می‌خواهد یک‌ساله ثروت ظل السلطان فراهم نماید یا بهمان مستبد یا پشمان پوست کن از زوایه مغاره بیرون بیاید با وضع اداره مدانی هیئت حاکمه کارها درست می‌شود، اگر چنین بود که اداره کردن و امور را در تحت اداره آوردن و قانون گذاری لازم نبود غرض از سر تا پای این نطق که دنیای ایران و فرنگ منتظر بود و مناجی شش ماه مدت بود چیزی مادی جز اثبات مقام شخصی نفهمیدیم دیگران اگر فهمیده‌اند [...] لاریاب النعیم؟

آنچه اشاره می‌کنم از محسوسات موجوده در برابر نظر است که از کورها اشارات یکی دو مبهماً می‌گویم و می‌گذرم هر وقت به اندازه سی سال قبل آزادی به قلم داده شد که، بتوان تاریخ انقلابات ایران و مخصوصاً جنوب را نگارش داد، البته می‌توان در ضمن محاکمه تاریخی هم درد را به روشنی نمود و هم علاج را گفت؛ من که هر چه موضوع این چکامه را پریشان می‌کنم و از این جمله معترضه به معترضه دیگر می‌روم، نمی‌توانم چند یا یک جمله از حقایق عیوب و دقایق علاج را که مسلم کل سیاسیون عالم است بنویسم.

در اغلب ولایات و ایالات کار انتخابات وکلا ملی از اعضای شورای مرکزی و انجمن‌هایی ایالتی، و بلدی، و غیره بیشتر محل ملاحظه است؛ در بعضی جاها انجمن نظار و تعرفه فقط برای انتخاب دوازده عضو انجمن ایالتی صورتاً و شاید قانوناً فراهم شده و بالمره برای اعضای مبعوثه به مرکز تعرفه و اخذ رأی و انجمن نظار و انتخاب به درجه اول و ثانی وجود نداشته و مع هذا جماعتی به مرکز رفته بر کرسی نطق شورای ملی بالا رفته با کمال کردن بلندی وکیل مبعوث شده‌اند وجود مقدس سردار اسعد را مخاطب داشته بس است بس است می‌گویند (۱۹)، در حالی که سوره مفصله [ای] از کتاب مقدس مشروطیت که به نام نظام‌نامه انتخابات اعضای شورای ملی نازل شده و به کلی غیر از قانون انتخاب اعضای انجمن‌هاست متروک و منسی بوده «تومنون بیعض و تکفرون بیعض الله اذن لکم ام علی الله تفترون مالکم کیف تحکمون اف لکم و لا تعبدون».

دیگر این که سن و سواد ابداً ملحوظ نبوده هشتاد و نود سال عمر داخل شده، ورشکست داخل شده، وکیل بلوک به موجب ورقه دارای چند ممر با بیاض و سفید گذاردن یکی دو موضع به اسم کل ملت فلان قصبه عضویت دارد وکیل فلان ایل به موجب ابهار چند نفر کلانشران که، جزو عمال ایل هستند و ابداً حق انتخاب ندارند، داخل شده و غیره و غیره.

این غلط کاری‌ها را اغلب حکماً نسبت به جهالت عامه ملت می‌دهند، حتی در آن نطق و جوهرأ درست است لکن اقتضات را هم باید دخیل دانست و از جمله این است که ملت چهار هزار ساله مطیع به یک مرکز استبدادی ملت جاهل به حقوق خویش پذیرفتن مشروطیت را هم نه بواسطه بیداری حس قبول کرد، بلکه به واسطه این بود که جوش مشروطیت از همان مرکز شد و از همان مرکز حکم شد او هم ملاحظه عادت سابقه و فشار ظلم لاحق پذیرفت و کار خود را محول دانست به احکام همان مرکز و گمان کرد و می‌کند هنوز که زشت زیبای کل امور به کف کفایت مرکز و مرکزبان و کسانی است که طرف واسطه هستند دیدند، همان چاوشان حریت شبانه و روزانه درب خانه آنها فرستاده و دستور می‌دهند، که فلان تعرفه را بگیر بهمان اسامی را نوشته بسپار او چه می‌داند، که چه می‌خواهد او از کجا سور و آیات صوم و صلوة و احکام کتاب و سنت مشروطیت را خوانده، یا اگر خوانده یا شنیده از کجا فهمیده فقط می‌بیند، که این آقای محترم خود را واسطه رسانیدن آیات و تبلیغ می‌شمارد و گمان می‌کند عدل موعود را به واسطه او عایدش می‌شود بره صفت جنبشی می‌کند چه می‌داند، که گرگش همان آقاست که به عضویت انجمن انتخاب می‌شود و به عضویت شورای ملی طهران می‌رود اول حاکم دوره تجدد هم تصدیقش می‌کند؛ عجباً تغییر یکی دو فصل در دوره اولی از قانون می‌خواستند آن همه نفوس زکیه را کشتن دادید و چاوشان مشروطه کل قوانین را فراموش می‌کنند خبری نیست.

در این چند گفتار تمام مقصودم علی العجاله این است، که بگویم در حالی که عامه ملت مظلوم جوهرأ به واسطه جهل به حقوق خویش مقصرند محقند زیرا در نخستین وهله مشروطیت را ندای عدالت محضر دانسته و پذیرفت و امروزه که به خاک سیاه نشسته به عادت دیرینه خود تمام تقصیر را به گردن هیئت حاکمه گذارده و آشکارا لعن می‌کند کدام عمامه سر است که در بازارچه‌های شهر بزرگی مثل شیراز عبور کند و دو هزار فحش عرض و ناموس از دهان عامه نشنود به مشروطه و به خودش، در حالی که

معاینه می‌بیند قطرات اشک حسرت [...] است که از رخساره فحش دهندگان جاهل می‌بارد.

هر شریعتی هر امر بدعی، هر کار تازه [ای] اگر در آغاز امرش خواه زشت خواه زیبا (۲۰) به قوانین اساسی آن از طرف مروجین آن تهاون و مسامحه شد به زودی ترقی نخواهد کرد و بلکه برای تنگ دستان تنگ مجالان غافلانی مانند ایرانیان که در تنگنای اژدهای خارجه گرفتارند موجب خطرات بزرگ است، هرچه به اسم قانون اشاعه شد عیناً باید معمول شود خواه زشت، خواه زیبا اصل اجرا آن کلمه تدریجی الحصول غلط محض است؛ بلی به تدریج باید زشت آن را بر زیبا تبدیل کرد والا در اجرای قانون موجود کلمه تدریج باعث عدم پیشرفت سیاسی است.

مثلاً با عادت‌تی که ایرانیان در انقیاد اوامر مرکزی داشتند، اگر به هر ایالت یا ولایتی یک نفر بصیر قانون دان گسیل شده بود و علاج و اصلاحات لازمه ایران را از مردم کتابچه خواسته بود و از این بهانه درجات لیاقت مردم را شناخته و از میانه آنها چهل یا کمتر را نامزد نموده و اعلان می‌کرد که ملت آزاد است دوازده یا شش نفر را از میانه آن چهل نفر انتخاب کند، البته بهتر بود و تقریباً شورای ملی و انجمن‌های رسمی مرکب می‌شد از بهترین مردم امروز ایران اگر چه این مأمور و این مأموریت خلاف قوانین حریت عالم بود، لکن تا یکی دو دوره به حال ایران مناسب بود و ملت هم ملتفت نبود و به عادت دیرینه قبول می‌کرد و خرابی‌های امروز البته کمتر بود و هر وقت و هر جا ملتفت می‌شدند که هیئت مدیره را چنین حقی نیست، البته ملتفت هم می‌شدند، که وکیل برای چه می‌خواهند و البته قانون انتخاب را چنین گروهی از ملت فهمیده و همانجا حس آزادی بیدار می‌شد و می‌شود معاینه می‌بینم، که همان منتخبین به اشتباه انتخاب گردیده در هر ماده قانونی طوری رأی خواهند داد که بقای خودشان منظور شود و با این که فساد کل ممالک به واسطه خرمای مستبدین، داخلی و خارجی روسی و انگلیسی خوردگی آنها است، مخصوصاً در ادامه و استمرار مدت عضویت خود خواهد

کوشید و... ششماهه که شش سال اصلاحات عقب بیفتد.

عادات چهار هزار ساله را باید به فلسفه عملی تغییر داده باید خرما نخورده باشی تا بتوانی منع خرما خوردگی باشی، اول قانون پذیر باش بعد قانون گذار والله قسم است اگر شهرستانی های هر شهر و قصبه قانون دزد نباشند، هیچ دزد سرگردنه هیچ سرکش مقتدری نمی تواند دزدی کند یا مرتکب خلاف نظم شود، «فانذر عشیرتک الاقربین» حال که شبانه روز قانون دزدی و خلاف قانون می کنی، اگر از روی فلسفه عملی ظاهراً اندک خلاف قانونی کرده بودی و مأموری به سمت مزبور فرستاده بودی، انصاف بدهید امروزه چقدر فرق رجال داشتیم و تفاوت دانش و چقدر ملت استاد شده بود که وکیل را برای چه می خواهد و چقدر پرده پوشی شده بود و چقدر کارها بهتر نظام یافته و ملت به روز سیاه نرسیده پرده حیا او ندریده بود که این همه بد بگویند؛ اقلأً اگر خلاف قانون می کنی این طورها باشد که فلسفه عملی گفته می شود و من محض مماشات با تو که مترجم محض هستی آن را خلاف قانون می نامم والا در محل خود عین قانون طبیعی نیست، چه که صورت قانون باید ملایم طبع ملت باشد و معنی آن مناسب مقصود. (۲۱)

آن همه زحمات گذشتگان که نگارش یافت، این همه خودکشی و به روز سیاه رسیدگی ملت غیور آذربایجان و غیره برای این بود تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری تو بیچاره هم که سر کلافه را گم کرده به شکل تمام عجایب المخلوقات خدا درآمده و باز روش هیچ کدام یاد نگرفته پس بفهم عیب کجاست علت کدام است (اگر مایل به فهم باشی چون خیلی ها هستند که مانند کبک مایل نیستند بفهمند) اگر نمی فهمی جو یای فهمیده باش دشمن او مباش بدنام کننده دانشمند در پیش مقدسین به بی دین و در پیش بی دینان به دینداری مباش؛ به یاد بیاور که اگر سید و ملکم خان و امثال آنها ریاست ظاهره می خواستند، سلطان وقت قربان آنها می رفت نظر، لکن که دولت هستی خود را به خوانین بختیاری تفویض کرده بود و به مجرد این که استغاثه ملت به اوج گرفت، میان حامیان، خصم او شدند. اینجا است که باید انصاف داد که

مشروطه خواهی بختیاری آزادی طلبی مطلق بی شایبه روی وریا و ترس و عدم اطمینان و غیره و غیره بود، که محرک دیگران بود؛ بختیاری بود که از کل حالات و خیالات مزبوره پاک بود؛ شهاده ملت هم خوب تلافی کرد و آفاق جنوب را پر از دهان بدگوی به آنها کرد شاه بد بختیاری بد بود، آخر دانسته نشد در ایران خوب یعنی همه خوبان چگونه پریان پرده نشینی هستند که دید

دل بسی خون به کف آورد دلی دیده بریخت

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

تا این جا هر چه مطالب خارج از موضوع نگارش دادم، باز ضمیر را آزاد ندیدم که چند جمله [ای] از حقیقت در دو چند نسخه از علاج واقعی بگویم.

ناچار اندکی از حالات مالیخولیایی که در ملت جنوب احساس می شود گفته و می گذرم و آن این است که به واسطه همین نمونه فساد درونی و فشار بیرونی که بر مزاج ملک و ملت مستولی شده و حوراء حسنا مشروطیت در مرآت مالیخولیایی آنها با قیم ترین جنبه جلوه نموده، سراسر بیکرنان دولت را مقصر می شمارند، اگر شماره کمی از مردم به پاره جزییات برخورداره فقط ملت را تقصیر کار می داند و همان احساسات و غیوری و جنبش های در مائه نوزدهم ملت فرانسه و غیره را از آنها متوقعند.

لکن اگر ملاحظه اقتضای طبایع عادیه ملت بود و اخلاق و رفتار محسوسه هیئت حاکمه عالم و عامداً مقصراست (عالم به این که نمی داند و عامد به این که خود خواهند) و عامه ملت جاهلاً و عادتاً، قاصرند به واسطه اینکه بی عملند و چهار هزار سال زشت و زینای امور سیاسی را از مرکز دیده و هر چه راجع به سیاست مدن بوده، ملک موروثی و حق واقعی هیئت حاکمه می دانسته اند و مشروطیت را هم که در نخستین وهله با یک عشق پاکی پذیرفتند، به ملاحظه همان عادت تابعیت به مرکز بود و اگر این جنبش (۲۲) اساساً از طهران جوش نزده بود، در هر جای ایران بهتر و قوی تر برخاسته بودند و دولت استبدادی آنها را سراسر معدوم می کرد سایه مالک را پشه

نمی‌گزید و بلکه می‌گفتند گناه عظیم کرده و مستوجب عقاب مالک الرقاب بودند، لکن چون از مرکز بروز کرده و از دهان همان جماعتی که در نظر ممالک دور و نزدیک مصدر امور بودند ندا بلند شد، همگی به سادگی طبیعت و عادت دیرینه لبیک گفتند و چقدر به موجب فلسفه عملی آسان بود، که این لبیک را غنیمت شمرده و به حسن رفتار اقتضادانی هئیت حاکمه حسن ظن ملت را روزانه به علم‌الیقین نزدیک نمایند به عدم اطمینان فاحش: ملت بیچاره جاهل چه تقصیر دارد گفتند، مشروطه گفت به چشم هرچه تو گویی همان کنم گفتند وکیل و فلان آدم گفت مرا انتخاب کن و پول برای بانک ملی بده گفت سر و جان را بتوان گفت که مقداری است.

یک اساس اصلی یک جان برومندی یک رک و طین یک مغز عقل فزا یک قلب مشروطیت در نخستین و پله در کلمه بانک ملی افتاده و به توسط مترجمین در شورای ملی مذاکره شد که اگر اساساً و عملاً انجام گرفته بود، مسلماً ایران رازنده می‌داشت.

همین ملت عامی جنوب همین ملت بیچاره [ای] که امروز اشقی الاشقیاء به شمار می‌رود، در نخستین وهله [ای] که در مسجد مشیرالملک در شیراز برای اعانه بانک ملی مجلس فقرایی بدون حضور اعیان و پول کلفت‌ها فراهم کردیم به اندک نطق ناقصی به این که صریحاً گفته شد که پول شما به تجارت می‌رود به فاصله دو ساعت سی هزار تومان دادند از زن و مرد حتی گوشواره و زیور از خود ریخته و در طبق اخلاص نهادند و سپردند. دیدم یک عامی پیرمرد نماز جماعت‌گذار جو خوشه کنی یک عبای شرپاره پاره پوشیده پنج قران و ده شاهی به کف گرفته با چشم گریان به وسط معرکه آمده، گفت حضرات به خدا قسم است تمام دارای دنیوی من همین است. چون می‌گویید برای دین است بردارید هرچه به او گفته شد مال تو لازم نیست ما خود به اسم تو پنج هزار می‌گذاریم پول خود را بردار؛ های‌های گریستن آغاز کرد و گفت معلوم می‌شود در دین من شبهه است که پولم قبول نمی‌شود واقعاً تمام اهل مجلس را غرق اشک و عاشقانه

کرد که هنوز هر وقت عشق پاک مردم آن روز را به نظر می آورم، اشکم جاری می شود و خیال ما پس از آن مجلس این بود که روزانه هیئت خود را در خانه های اعیان و پولداران مدعو ساخته بساط طلب پهن کنیم و مسلماً مبالغ گزاف فراهم می شد.

دریغا که مرکزبان اصل موضوع را از میان بردند و سلطنت را فقط وجهه ایرادات قرار داده اصلاحات را منحصر داشتند، به همان پیشرفت کند رفت خود چه کردند نمی دانم آری شاه مسلماً نوکر کافی نداشت و لهذا بایستی حتماً این طور پیش بیاید ناچارم تصدیق کنم همه عیوب موجود بود، لکن صریحاً این را هم باید گفت با بی نوکری اثاثه خود را فروخت و همسایگان کرورها به او قرض می دادند و نگرفت حتی پانصد کرور از بابت استرآباد تنها به او می دادند و قبول نکرد امتیازی به آنها نداد. این بود که در پارلمان های خود او را رأی مشهور می کردند و ملت را بیشتر به بدگویی جری نمودند و هرچه شد آنها کردند و باز هم پرده های عجیب دیگر دادند تا آخر تبیان آنان را برده مسلماً محمدعلی شایسته سلطنت نخواهد بود لکن تو چه داری. (۲۳)

افسوس که مترجمین گفتند و خوب گفتند لکن فلسفه عملی در آنها نبود؛ مستبدین که می دانستند بانک ملی تیری است که به قلب استقلال آنها می خورد. دزدها دیدند که کارشان خراب است، لکن نمی توانند بلوکات را تیول و سیور غال ببرند. دلال ها یک دلالی استقراض ایران از خارجه را نخواهند خورد دو دولت همسایه که حق داشتند برای این اساس که خراب کننده بنای استبداد و محو کننده نفوذ خارجه بود، با مستبدین هم دست شوند غرض غرس این شجره استقلال ایران که روح بقا و پیشرفت مشروطیت بود به دست اهلش داده نشد، بلکه همان دزدها همان طرارها همان دلال ها چنان به لباس مشروطیت درآمده و خود را مدیر و پرستنده و اعضای اساسی این کار قرار دادند که اگر یکی دو نفر آدم هم در میانه بود، پایمال شده و خود قبضه دار شده و مطلب را از میان بردند. مدیران بانک همان کردند، که مدیران مالیه درباره قطع و کسر حقوق مردم نمودند که کمتر از عایدی ده روزه جزیره هورمزد است.

جهل وکلای آن دوره هم از صورت امتیاز نامه بانک ملی که رأی داده و صورت و سمت قانونی و سندیت مشروعه به آن داده‌اند، پیداست (روح رفتگان و زندگان و آیندگان کل ملت ایران را در شیشه کرده، مهر سلیمانی زده به دست صاحب امتیازان بانک ملی سپرده‌اند) و روشن است از یک همچو شورایی، از یک همچو وزرایی چه خواهد برخاست؛ البته هیئت حاکمه اگر مرکب باشد به این نمونه مردم و یک سخن حق هم اگر در میانه آنها انداخته شود، از دهان مترجمی و ملت خارج از هیئت حاکمه هم به کلی ساده و عامی باشد ناچار به منزله موج در حوض اخیراً به آخر رسیده و محو خواهد شد؛ در صورتی که ترشح فسادى نکند و مردم را پلید نماید که ناچار شده به کتاب و سنت مشروطیت سب و لعن نمایند، پس هیئت حاکمه مقصر و ملت قاصر است. (من می‌گویم شاه مسلماً دارا بود تو چرا با اسکندر یونانی سازش داری و از آسیابان پسری).

به علاوه این مسئله اشاره شده که ملت و دولت به هر جهل و هر درجه علم باشند، پیوسته بصیرت و اطلاعات مردمی که هیئت حاکمه از آنها مرکب در امور سابق مملکتی بیشتر از عامه ملت است و بلکه در اجرا است، مخصوصاً تجربه غالب اعضاء هیئت حاکمه زیاد از هر فیلسوف در کار نیامده بزرگ است؛ پس با حالات مزبوره که اشاره به یکی از کوررها شد و محسوساً دیده شد که هر مأمور و آمری که از مرکز به سمت جنوب گسیل گردید، مشتى لجن بود که به دهان پاک مشروطیت خورد و جان دوباره [ای] بود، که به تن مستبدین شهری و صحرائی دمیده شد صریحاً توان گفت عامه ملت فلک زده عاشق عدالت قاصر و هیئت حاکمه مقصر است. (۲۴)